



کتاب الکترونیکی موضوعی

Ebook- www.x-shobhe.com



مجموعه پرسش، پاسخ های قرآنی

کتاب هفتم



فهرست مطالب

سوال ۱: در آیه ۱۴۳ سوره بقره می‌فرماید: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ و...». این امت وسط چگونه می‌تواند الگو باشد در حالی که بلافاصله پس از رحلت پیامبر امام را شناخت و دیگری را به جای پیامبر پذیرفت؟!..... ۴

سوال ۲: نمی‌دانم سؤال است یا درد دل؟ حواریون که یاران حضرت عیسی علیه‌السلام بودند، طبق آیات ۱۱۲ و ۱۱۳ از سوره المائده از او معجزه خواستند، حال ما که پس از ۱۴۰۰ سال دسترسی به ایشان نداریم، کارمان خیلی سخت است و دائم باید در قرآن و ... تحقیق کنیم، لذا بسیاری از ایمان‌ها تقلیدی، کم ارزش یا بی‌ارزش است؟..... ۶

سوال ۳: با توجه به آیات (مریم، ۷۱ و ۷۲)، پذیرش این مفهوم که خداوند ابتدا «همه آفریدگانش» را وارد جهنم می‌کند ثقیل است. این با شناختی که از لطف و رحمانیت و مهربانی خداوند داریم، ظاهراً تناسب ندارد؟..... ۸

سوال ۴: با توجه به این که قرآن کریم برای همه زمان‌ها و همه انسان‌هاست، اگر ما امروز بخواهیم طبق دستور قرآن کریم سیر کنیم و عاقبت تکذیب کنندگان را ببینیم، به کجا باید برویم؟ آیه: قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ..... ۹

سوال ۵: می‌فرماید: برای هر امتی اجلی وجود دارد که تقدم و تأخر در آن راه ندارد - آیا الآن امت وجود دارد؟ کدام امت؟ مصداق اجل برای امت که در یک لحظه بیاید و پس و پیش نشود در زمان حاضر چیست؟ آیا این قاعده شامل امت پیامبر هم شد؟ اگر شد به چه صورت؟ آیا این اجل برای امت پیامبر آمده است یا خواهد آمد؟..... ۱۱

سوال ۶: آیا مثال آوردن قرآن از حیواناتی چون شتر، به خاطر آشنایی و نیاز اعراب جاهلیت با آنها نیست و دلیلی به اختصاص قرآن به آن دوره و محیط نمی‌باشد؟ این بحث به ویژه در محافل علمی اینجا بسیار رایج شده است..... ۱۳

سوال ۷: نمی‌توانم مفهوم «هوالرزاق» را درک کنم. آیا به این مفهوم است که کسی در این دنیا به هیچ وجه گرسنه نمی‌ماند؟! پس این همه کودک آفرینایی که در اثر گرسنگی می‌میرند چه هستند؟!..... ۱۵

سوال ۸: از حدیث: «ولا فاطمة لما خلقتکما... و اگر فاطمه نبود تو و علی را نمی‌آفریدم»، اینگونه برداشت می‌شود که مقام حضرت فاطمه علیها‌السلام از هر دو بالاتر است؟ لطفاً توضیح دهید..... ۱۸

سوال ۹: با توجه به حدیث (مندرج در متن) آیا با مرگ یک انسان پرونده او در این دنیا کامل بسته می‌شود و دیگر هیچ ارتباطی با این دنیا ندارد؟..... ۲۰

سوال ۱۰: لطفاً راهنمایی بفرمایید چرا این همه تفسیرهای متفاوت از آیات و روایات شده است..... ۲۲

سوال ۱۱: در برخی از شبکه‌های اجتماعی (یوتیوب، فیس‌بوک)، با بیانی ساده بیان شده: قرآنی که در دست ماست از نسخ خطی کوفی به دست آمده و چون خط کوفی نقطه و اعراب نداشته است پس (نعوذ بالله) معلوم نیست قرآنی که در دست ماست، همان اعراب و نقطه‌ها را داشته باشد و احتمالاً تغییر یافته است..... ۲۴

سوال ۱۲: دلیل تکراری بودن بسیاری از آیات قرآن در چیست، آیا کتابی کم محتوا است؟ آیا قرآن کتابی محیط زده است؟..... ۲۶

سوال ۱۳: آیات ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ قیامت از تعیین نر و ماده پس از علقه سخن گفته است. اما در اصل این مطلب اشتباه است چون که جنسیت جنین به محض تشکیل سلول تخم مشخص است. علت این اشتباه چیست؟ ۲۷

سوال ۱۴: علائم حتمی ظهور، مطالبی که ۱۰۰ درصد درست هستند را بیان کنید. ۲۹

سوال ۱۵: سوره نساء آیه ۴۸: هر آینه خدا گناه کسانی را که به او شرك آورند نمی‌آمزد، و گناهان دیگر را برای هرکه بخواهد می‌آمزد ... به عبارت دیگر، صدام حسین، ریگی، بن لادن به خاطر این که مسلمان هستند و شرك نورزیده‌اند علی رغم جنایاتشان بخشیده خواهند شد، اما گاندی به دلیل این که هندو بود و هندوها به چند خدایی اعتقاد دارند، تا ابد در جهنم خواهد سوخت. این باعث نمی‌شود فکر کنیم پروردگار به بت‌ها حسادت می‌کند؟ ۳۱

سوال ۱۶: برخی از آیات قرآن کریم، نشان از عذاب‌هایی دارد که کل منطقه را ویران کرده است. سؤال این است که آیا این عذاب بر کودکان هم وارد شده؟ مثلاً اشخاص بی‌گناهی که در آن شهر بوده‌اند؟ ۳۳

سوال ۱۷: قرآن کافران را دعوت به تحدی نموده و می‌فرماید اگر می‌توانید یک آیه مثل قرآن بیاورید. آیا نمی‌توانند یک آیه مثل (الم) بیاورند مثل الف جیم دال (اجد)؟ ۳۵

سوال ۱۸: مگر نه اینکه در قرآن بیان شده که ما قرآن را با بیانی ساده نازل کردیم تا همگان بفهمند؛ پس چرا برای درک کامل این کتاب مقدس به این همه تفسیر نیازمندیم و این که گاه از آیاتی که ظاهراً معنای واضحی دارند بعضی تفسیرها مطالبی می‌نویسند که من ۱۰۰ سال هم به ذهنم نمی‌رسد. پس این چه متن ساده‌ایست؟ ۳۷

سوال ۱۹: رابطه حدیث «هذا کتابُ الله الصامِتِ وَأَنَا كِتَابُ الله الناطِقِ - این کتاب خاموش و من کتاب ناطقم» با آیه «ذَلِكِ الْكِتَابُ لَأَرْبَبٍ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» چیست؟ ۳۹

سوال ۲۰: حضرت امام خمینی در جایی فرموده‌اند جمله «کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا» حدیث است. اهل فن می‌گویند این جمله حدیث نیست. همین بهانه دست معاندان و دشمنان داده تا به امام حمله کنند. آیا این جمله حدیث است؟ حدیث بودن يك جمله از کجا مشخص می‌شود؟ ۴۱

سوال ۲۱: چرا سوره‌ی توبه بدون بسم الله آغاز شده و سوره‌ی نمل دو بسم الله دارد جوابی غیر از جواب معمولی که همه می‌دانیم (به خاطر بیزاری از مشرکان که محتوای سوره توبه می‌باشد یا نامه‌ی حضرت سلیمان به ملکه‌ی سبأ در سوره‌ی نمل می‌باشد) آیا حکمت دیگری دارد؟ ۴۲

سوال ۲۲: اگر صبر نشانه کمال روحی و معنوی بیشتر و سبب قرب بیشتر است، چرا در روایت آمده که شیعیان مان بیشتر از ما صبر می‌کنند؟ ۴۳

سوال ۲۳: در قرآن قصص انبیایی چون نوح و ابراهیم و موسی (ع) مفصل و مکرر ذکر شده است ولی واجباتی چون نماز و زکات و امثالهم به اجمال آمده؛ در صورتی که علم به واجبات فرض است ولی دانستن قصص انبیاء فضل است. چطور حکیم فرض را به اجمال و فضل را به تفصیل بیان فرموده است؟ ۴۵

سوال ۲۴: آیا در قیامت و بهشت لباس وجود دارد محرم نامحرم چطور؟ چرا وقتی حضرت زهرا (س) وارد محشر می‌شود همه سرها پایین است به خاطر نامحرمی است؟ ۴۷

سوال ۲۵: از شق القمر به عنوان یکی از معجزات پیامبر (ص) یاد می‌شود، اما اگر واقعاً اتفاق افتاده بود، آیا نمی‌باید مردم سایر نقاط دنیا نیز آن را به چشم می‌دیدند؟ ۴۹

سوال ۲۶: دوست زرتشتی می گفت: هر آن چه در قرآن آمده در کتاب گاتها نیز آمده است. آیا چنین است؟ ۵۱

سوال ۲۷: قرآن خود را چگونه کتابی معرفی می‌کند؟ لطفاً "جواب مستند به آیات قرآن باشد. ۵۳.....

سوال ۲۸: در روایات داریم که امام سجاد علیه السلام علاوه بر نمازهای واجب هر شبانه روز هزار رکعت نماز می‌خواندند. اگر این اقوال صحیح هستند، چطور وقت می‌کردند؟ مگر کار نمی‌کردند، ارشاد مردم به دستشان نبود؟ خواهشی دارم که توجیه نکنید. با دلیل جواب بدهید. اگر در سایت درج کنید، ممنون می‌شوم، چون ایمیل ندارم. ۵۵.....

سوال ۲۹: در سوره انعام آیه ۱۰۱ می‌فرماید: خدا همسر ندارد که فرزند داشته باشد - در سوره آل عمران آیات ۲۰ و ۴۷ می‌فرماید: خدا حضرت مریم (ع) را بدون همسر صاحب فرزند نمود. آیا نمی‌توان گفت: اگر بدون همسر صاحب فرزند شدن برای حضرت مریم (ع) ممکن است، برای خدا به نحو اولی ممکن است؟ ۵۶.....

سوال ۳۰: سوره انبیا آیه «اَفْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ». قیامت نزدیک شد ... چه اتفاقی افتاده است که بیانگر نزدیک‌تر شدن قیامت و باعث ترس و توجه بیشتر مردم به قیامت باشد؟ از روزی که این آیه نازل شده، صدها سال و ده‌ها نسل گذشته است، اما قیامت به وقوع نپیوسته است! ۵۸.....

WWW.X-SHOBBHE.COM

سوال ۱: در آیه ۱۴۳ سوره بقره می‌فرماید: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ و...». این امت وسط چگونه می‌تواند الگو باشد در حالی که بلافاصله پس از رحلت پیامبر امام را شناخت و دیگری را به جای پیامبر پذیرفت؟! (۱۴ فروردین ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

متن و ترجمه‌ی آیه به شرح ذیل می‌باشد:

«وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعِ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقْبَيْهِ وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ» (البقره، ۱۴۳)

ترجمه: و بدین گونه شما را امتی میانه قرار دادیم، تا بر مردم گواه باشید و پیامبر بر شما گواه باشد. و قبله‌ای را که [چندی] بر آن بودی، مقرر نکردیم جز برای آنکه کسی را که از پیامبر پیروی می‌کند، از آن کس که از عقیده خود برمی‌گردد بازشناسیم و البته [این کار] جز بر کسانی که خدا هدایت [شان] کرده، سخت گران بود و خدا بر آن نبود که ایمان شما را ضایع گرداند، زیرا خدا [نسبت] به مردم دلسوز و مهربان است.

الف - اسم‌ها، هیچ اعتباری ندارند، مگر آن که تطبیق درستی بر حقایق و رسم‌ها داشته باشند. امروزه رسم است که فروشنده به مشتری آقای دکتر و خانم مهندس می‌گوید، در حالی که شاید کارمند، کارگر یا خانه‌دار باشند. چنانچه به دیکتاتوری دموکراسی می‌گویند و به نسل کشی نیز مبارزه با تروریسم می‌گویند.

پس لفظ یا واژه‌ی «موحد، مسلمان، مؤمن، امت، صحابه یا...» نیز اگر به ویژگی‌های لازم انطباق نداشته باشد، اعتبار ندارد، یعنی به صرف این که کسی از چنین نامی برخوردار شد، دلیل نمی‌شود که شامل یا مصداق آن باشد.

ب - همین اصل مهم، سبب بروز برخی اختلافات اساسی بسیاری میان مذاهب متفاوت اسلامی نیز شده است، چنانچه شیعیان قائلند به این که «صحابه» یعنی یاران صدیق و با وفا و برخی دیگر می‌گویند: خیر، بلکه هر کس هم صحبت شد، صحابه می‌شود، هر چند که ابوسفیان باشد!

ج - در این آیه، سخن از «امت» رسول‌الله (صلوات الله علیه و آله) می‌باشد و نه تمامی معاصرین وی و یا همشهری‌ها و هم صحبتی‌ها و حتی مدعیان گرویدن به وی، سخن از امت است و امت یعنی گروهی که پیرو امام و پیشوایی هستند.

پس تنها کسانی که به لحاظ اعتقادی و عملی، به او ایمان آورده و او را تبعیت می‌کردند، امت او قلمداد می‌گردند و نه همگان. در میان امت نیز کسانی که از خط خارج می‌شوند، در واقع از امت خارج می‌شوند. هر چند که به ظاهر نامشان مسلمان باشد.

پس اگر کسی مسلمان بود و نافرمانی کرد - مسلمان بود و نظر و میل شخصی خود یا اقوام و بستگان را بر حکم خدا ترجیح داد - مسلمان بود، اما اسیر و بنده‌ی هوای نفس شد و به معاصی کبیره آلوده شد - مسلمان بود، اما دچار افراط و تفریط گردید و ...، او از پیامبر اعظم (صلوات الله علیه و آله) و امتش فاصله گرفته است و اگر خارج نشده باشد، دست کم دور شده است. هر چند که نام و ظاهرش همچنان مسلمان باشد.

د - ویژگی‌های مؤمن و مسلمان در آیات بسیاری بیان گردیده است و به طور اخص، به ویژگی‌های «امت و صحابه‌ی» واقعی پیامبر اکرم (صلوات الله علیه و آله)، - یعنی کسانی که با او هستند - تصریح شده است که از جمله آیه‌ی کریمه‌ی ذیل می‌باشد:

«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا» (الفتح، ۲۹)

ترجمه: محمد^[ص] پیامبر خداست و کسانی که با اویند بر کافران سختگیر [و] با همدیگر مهربانند، آنان را در رکوع و سجود می بینی، فضل و خشنودی خدا را خواستارند، علامت [مشخصه] آنان بر اثر سجود در چهره هایشان است، این صفت ایشان است در تورات و مثل آنها در انجیل چون کشته ای است که جوانه ی خود برآورد و آن را مایه دهد تا سبتر شود و بر ساقه های خود بایستد و دهقانان را به شگفت آورد تا از [انبوهی] آنان [خدا] کافران را به خشم دراندازد؛ خدا به کسانی از آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند آمرزش و پاداش بزرگی وعده داده است.

پس اگر کسی در زمان ایشان زیسته، مسلمان هم شده، یا بعد از ایشان زیسته و اسلام را برگزیده، اما با کفار شدت نداشته، با مؤمنین رثوف نبوده، اهل نماز نبوده، قرآن تلاوت ننموده، چه بسا به آلودگی های دیگری چون: دروغ، غیبت، زنا، ربا، ظلم به دیگران، افراط و تفریط و سایر معاصی مبتلا شده، به تناسب ابتلائش، از امت ایشان فاصله گرفته و شمول آیه ی مورد بحث قرار نمی گیرد. او نه امت وسط است و نه شاهد و الگوی دیگران.

در همین آیه ی فوق به کسانی که پیروی می کنند و کسانی که به بهانه ها و دلایل متفاوت روی برمی گردانند، اشاره شده است.

مگر می شود پیروان اسلام معاویه ای و یزیدی در آن زمان یا اسلام امریکایی و انگلیسی در این زمان را مصداق امت ایشان قلمداد نمود؟ آیا برخی از حکام کشورهای اسلامی - به ویژه عرب - که به رغم داعیه ی مسلمانی و حتی زعامت جهان اسلام و حکومت بر سرزمین وحی، با کفار مهربان و علیه مسلمانان مستکبر و ظالم هستند و خون آنها را می ریزند و گیلاس شراب نیز از دستشان نمی افتد، مصداق آیه ی فوق یا مسلمان، الگو و شاهدند؟!

سوال ۲: نمی دانم سؤال است یا درد دل؟ حواریون که یاران حضرت عیسی علیه السلام بودند، طبق آیات ۱۱۲ و ۱۱۳ از سوره المائده از او معجزه خواستند، حال ما که پس از ۱۴۰۰ سال دسترسی به ایشان نداریم، کارمان خیلی سخت است و دائم باید در قرآن و ... تحقیق کنیم، لذا بسیاری از ایمانها تقلیدی، کم ارزش یا بی ارزش است؟ (دکتر) (۱۷ فروردین ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

البته که نبودن نبی و حجت خدا در میان ما و عدم سهولت دسترسی به آنان، درد دل و غم بزرگ و بی بدیلی است، چنانچه در دعای افتتاح می خوانیم:

«اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُو إِلَيْكَ فَقَدْ تَبَيَّنَا صَلَوَاتُكَ عَلَيَّهِ وَآلِهِ، وَغَيْبَةَ وَلِيِّنَا، وَكَثْرَةَ عَدُوِّنَا، وَقِلَّةَ عَدَدِنَا، وَشِدَّةَ الْفِتَنِ بِنَا، وَتَظَاهَرَ الزَّمَانِ عَلَيْنَا، فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ»

ترجمه: خداوند! نزد تو شکایت می آوریم از فقدان پیامبران که صلوات تو بر او و آل او باد، و غیبت ولی امر (امام و حجت)، و زیادتی دشمنانمان و کمی عدلمان و شدت فتنه هایی که علیه ماست، و اوضاع زمان که علیه ماست، پس درود فرست بر محمد و آلش.

و البته همین تفاوت سبب شد که بفرمایند: در آن دوره نگه داشتن دین و ایمان از نگه داشتن آتش در دست سختتر است؛ و همین تفاوت سبب شد که بفرمایند: آنها که مرا ندیده اند و با دیدن سیاهی روی سفیدی (شاید جوهر روی کاغذ) به من ایمان آورده اند، برادران من هستند و بفرمایند انتظار فرج، بالاترین عبادت است و ...

در هر حال ممکن است رفتارها و یا برخی از باورها [غلط یا درست]، تقلیدی و القایی باشد، اما ایمان، هیچ گاه تقلیدی نمی شود و هر مقدار باشد، هیچ گاه کم ارزش یا بی ارزش نیست، هر چند که در افراد متفاوت، شدت و ضعف مرتبه دارد و گاه در یک انسان نیز تقویت یا تضعیف می شود.

***- متن و ترجمه آیات مورد بحث (که در متن سؤال نیز درج شده بود) به شرح ذیل می باشد:**

«إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنْزِلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ * قَالُوا نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا وَنَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتَنَا وَكُنْ عَلَيْنَا مِنَ الشَّاهِدِينَ»

(المائده، ۱۱۲ و ۱۱۳)

ترجمه: و [یاد کن] هنگامی را که حواریون گفتند ای عیسی پسر مریم آیا پروردگارت می تواند از آسمان خوانی (غذایی) برای ما فرود آورد [عیسی] گفت اگر ایمان دارید از خدا پروا دارید * می خواهیم از آن بخوریم و دل هایمان مطمئن شود و بدانیم که به ما قطعاً راست گفته ای و خود از شاهدان آن باشیم.

الف - ابتدا دقت کنیم (نقل از علامه طباطبایی^(ه)): «معجزه ی ظهور حق و اتمام حجت است و نه چیز دیگر...»

توضیح این که معجزاتی که کلام الله مجید از آنها یاد کرده چند قسم است:

یکی معجزاتی که پروردگار در همان اوان بعثت انبیاء به آنان داده تا مؤید و حجت بر نبوت یا رسالتشان باشد، مانند ید بیضا و عصایی که به موسی^(ع) داد، و زنده کردن مردگان و خلقت طیر و شفای کور مادرزاد و پیسی، که به عیسی^(ع) ارزانی داشت، و قرآنی که به رسول الله^(ص) نازل فرمود. و این نوع معجزات را به خاطر دعوت انبیا و اتمام حجتشان بر کفار، خداوند به آنان داده است تا اگر کسی زیر بار نرفت و گمراه شد حجت بر او تمام باشد و آن کس هم که پذیرفت و به نور ایمان زندگی یافت با حجت و بینه زنده شده باشد.

قسم دیگر، معجزاتی است که کفار، انبیای خود را به ارائه آن تکلیف کرده اند، مانند ناقه صالح و امثال آن و از همین قسم است عذاب های مخوفی که انبیا در دعوت خود استعمال کرده اند، مانند ملخ، شپش و قورباغه و غیر این ها از عذاب های هفتگانه ای که موسی^(ع) درباره ی قوم فرعون به کار برده و نیز مانند طوفان نوح و زلزله ی ثمود و باد صرصر عاد و غیر اینها. و این گونه معجزات مخصوص معاندینی بوده که زیر بار حق نمی رفتند.

قسم سوم معجزاتی است که خداوند متعال در مواقعی که احتیاج و ضرورتی ایجاب می‌کرده آن را ارائه می‌داده، مانند منفجر شدن چشمه از شکم سنگ و نزول "من" و "سلوی" در بیابان بر بنی اسرائیل و کندن کوه طور از ریشه و نگهداشتنش بر بالای سر آنان و شکافتن دریا برای نجاتشان از فرعون و ستمگری‌های او، همه‌ی این‌ها معجزاتی بوده که به منظور ترسانیدن عاصیان و کسانی که از پذیرفتن حق استنکاف می‌ورزیدند یا به منظور تعظیم و تکریم مؤمنین انجام می‌شده، تا شاید کلمه رحمت، در حقشان تمام شود، گرچه خودشان درخواست نکرده باشند.

و از همین باب است مواعیدی که خدای تعالی در قرآن کریم مؤمنین را به آنها وعده داده تا کرامتی باشد برای رسول الله^(ص)، مانند وعده به فتح مکه و خذلان مشرکین از کفار قریش و غلبه‌ی روم و غیر آن.

اما گاهی هوسبازان درخواست معجزه می‌کردند و یا حتی معجزه را نوعی شعبده و سرگرمی تلقی می‌کردند و یا ... « (المیزان، ذیل آیه‌ی فوق)

ج - درخواست حواریین، درخواست صحیح و منطبق با عقل و ایمان آنها نبود، لذا حضرت عیسی^(علیه‌السلام) نیز در مرحله‌ی اول، به جای استجابت درخواست، آن‌ها را با توبیخ متذکر شد که «**اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ**»؛ یعنی اگر مؤمن هستید، از خدا پروا دارید از این حرف‌ها، یا به قول خودمان، پس از دیدن آن همه معجزات و ایمان، خجالت بکشید و بترسید از انحراف.

سپس آنان در مقام توجیه برآمدند که مثلاً بگویند این خواسته‌ی ما، مانند درخواست حضرت ابراهیم^(علیه‌السلام) «**لِيُطَمِّئِنَ قَلْبِي**» است، اما به خواست خدا نتوانستند قصد و اراده‌ی قلبی خود را پنهان دارند و ابتدا گفتند: «**ثُرَيْدٌ أَنْ تَأْكُلَ مِنْهَا**»، یعنی اراده کرده‌ایم که از آن بخوریم. از این رو اجابت درخواستشان به دعای آن حضرت نیز همراه با توبیخ و تهدیدشان گردید، مبنی بر این که اگر یک بار دیگر پس از ایمان شک کنید، به بلای بی‌سابقه‌ای گرفتار می‌شوید.

د - پس ما نباید کار غلط آنها را حجت برای عقل خود قرار دهیم، هر چند که حق هر انسانی است که معجزه طلب کند و به همین جهت «معجزه» یعنی کاری که دیگران از انجام مثل آن در عجز باشند، از دلایل نبوت و رسالت قرار گرفت. بلکه عقل دائماً دلیل، حجت و معجزه می‌خواهد. دلایل نیز بیش از معجزات ظاهری اتمام حجت می‌کنند و سبب اطمینان قلبی و عقلی می‌شوند.

ه - معجزاتی چون شفا دادن بیمار، شکافتن سنگ، زنده کردن مرده و ...، برای پیامبر اکرم^(صلوات‌الله‌علیه‌وآله) نیز بوده است، اما ما، نه معجزات حضرت ابراهیم، موسی و عیسی علیهم‌السلام را به چشم دیده‌ایم و نه این گونه معجزات پیامبر اکرم^(صلوات‌الله‌علیه‌وآله) (مثل غذا دادن به جمعیتی کثیر با یک ظرف شیر و یک تکه گوشت - شفا دادن - معراج - رویای صادق فتح مکه و شق القمر) را به چشم دیده‌ایم، منتهی چون حقانیت قرآن کریم و بعثت ایشان را به عقل پذیرفته‌ایم، اقوال معتبر اعم از وحی یا حدیث را می‌پذیریم.

پس معجزه باید در دسترس باشد، باید مقابل دیدگان همه باشد، باید قابل امتحان و اطمینان باشد، لذا معجزه‌ی آخرین پیامبر برای امت آخرالزمان، همان «کلام و کتاب» است که مطابق با نیاز روز (علم که در کلام و کتابت ظهور می‌یابد) می‌باشد و دیگر شکافتن رود نیل یا شفای بیمار و ... (هر چند به آن شکلش هنوز هم معجزه است)، برای این عصر و نسل کفایت نمی‌کند.

ز - البته کار برای کسی که می‌خواهد بفهمد، بداند، ایمان بیاورد و رشد کند، هیچ گاه آسان نبوده و نیست. لذا باید مطالعه کرد، باید تفکر و تعمق نمود، باید تدبر و تعقل و بصیرت را به کار گرفت، نه این که منتظر دیدن یک حادثه‌ی عجیب و غریب بود. هر چند اگر انسان تعمق کند، دیدن خودش بالاترین معجزه و آیت است. لازم به ذکر است که حتی همان معجزات نیز سبب ایمان همگان نبود، بسیاری با دیدن آن معجزات گفتند: سحر و جادو است و به کفر خود باقی ماندند؛ امروز نیز همین‌طور است و تلاوت و تأمل در قرآن کریم نیز برای همگان معجزه نمی‌باشد و اگر نخواهند بپذیرند، به هر بهانه‌ای که شده تکذیبش می‌کنند. یکی می‌گوید: چرا عربی است؟ دیگری می‌گوید: سخنان یک شخص است - دیگری می‌گوید: نتیجه‌ی تجربه‌ی عرفانی شخصی اوست - یکی می‌گوید: کتاب که نشد معجزه و ...

سوال ۲: با توجه به آیات (مریم، ۷۱ و ۷۲)، پذیرش این مفهوم که خداوند ابتدا «همه آفریدگان» را وارد جهنم می‌کند ثقیل است. این با شناختی که از لطف و رحمانیت و مهربانی خداوند داریم، ظاهراً تناسب ندارد؟ (دکتر) (۱۷ فروردین ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

متن و ترجمه‌ی آیه که در متن سؤال درج شده بود، به شرح ذیل است:

«وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا * ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا» (مریم، ۷۱ و ۷۲)

ترجمه: و هیچ کس از شما نیست مگر [این که] در آن وارد می‌گردد. این [امر] همواره بر پروردگارت حکمی قطعی است * سپس کسانی را که تقوا پیشه کردند نجات می‌دهیم و ظالمان را به زانو درآمده در آن رها می‌کنیم.

الف - ابتدا در خصوص رحمانیت، لطف و فضل پروردگار، باید بدانیم که هیچ‌گاه بدون ضابطه، بدون قاعده، بدون اصول، چارچوب‌ها و مسببات و منافی با علم، حکمت و مشیت الهی که در نظم عالم هستی متجلی شده است، نمی‌باشد. همین که در آیه‌ی فوق می‌فرماید: «كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا» این قضای حتمی الهی است، یعنی یک اصل و قاعده‌ی تکوینی می‌باشد. پس نه لطف الهی بدون حکمت است و نه قهر و عذاب الهی.

ب - در ادبیات عرب، لفظ «ورود» همیشه به معنای داخل شدن نمی‌باشد، بلکه به معنای نزدیک و مشرف شدن نیز هست. چنانچه وقتی در بیان حرکت حضرت موسی (علیه السلام) می‌فرماید: «وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِّنَ النَّاسِ يَسْقُونَ وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ...» (القصص، ۲۳)

ترجمه: و چون به آب مدین ورود پیدا کرد (وَرَدَ مَاءً) گروهی از مردم را بر آن یافت که [دامهای خود را] آب می‌دادند و پشت سرشان دو زن را یافت که [گوسفندان خود را] دور می‌کردند ...

معنایش این نیست که وارد آن آب شد، بلکه یعنی بدان نزدیک و مشرف گردید. همچنین «وَرَدَ» به معنای مقصد نیز هست، چنانچه می‌فرماید: «يُنَسِّسُ الْوَرْدُ الْمُرُودَ».

ج - بله، قضای حتمی الهی این است که همگان باید از پل صراط رد شوند. و البته پل صراطی که در قیامت برپا می‌شود، تجسم و نتیجه‌ی همین صراط مستقیم دنیاست. این پل بر روی جهنم کشیده است و همگان از معصوم (علیه السلام) گرفته تا کفار یا گناهکاران، از روی آن عبور می‌کنند، یعنی «وارد بر آتش می‌شوند - مشرف به آن می‌گردند»، برخی سقوط می‌کنند و برخی دیگر که متقیان هستند و در زندگی سعی کردند خود را از آتش دور نگه دارند، از آن نجات می‌یابند.

د - بیان گردید که پل صراط، پلی است از همین دنیا تا آخرت که از روی جهنم می‌گذرد و به بهشت می‌رسد و تجسم یا حقیقت آن در آخرت شکل گرفته و بر همگان معلوم می‌گردد.

در آیات قرآنی بسیار تصریح شده است که جهنم در همین دنیا محیط بر کافران است «وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ» و یا مال حرام یا مال یتیمی که می‌خورند، آتشی است که در شکم خود فرومی‌برند.

ما در این دنیا، همه وارد (کنار و مشرف) بر آتش جهنم هستیم و اگر دقت و مراقبت نکنیم، به داخل آن سقوط می‌کنیم و اگر تقوا داشته باشیم، نجات می‌یابیم.

پس اگر انسان مراقبت نکند و تقوا پیشه ننماید، در این عالم به جز شهوات و غضب‌های حیوانی (بدن مادی) چیزی فهم نمی‌کند و جز رسیدن به این امیال هدفی را قصد نمی‌نماید و با عجله خود را وارد در آتش می‌کند. متقی یا گناهکار، همگان مشرف بر آن آتش هستند، همگان در لبه‌ی پرتگاه هستند. لذا فرمود قضای حتمی الهی این است که همه وارد جهنم می‌شوند، یعنی مشرف بر آن هستند و از این پل عبور می‌کنند، اما متقیان از آن نجات داده می‌شوند و اهل کفر و معصیت که به داخل آتش سقوط کرده‌اند، در همان جا رها می‌شوند.

سوال ۴: با توجه به این که قرآن کریم برای همه زمانها و همه انسانهاست، اگر ما امروز بخواهیم طبق دستور قرآن کریم سیر کنیم و عاقبت تکذیب کنندگان را ببینیم، به کجا باید برویم؟ آیه: **قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ**. (دکتر) (۱۷ فروردین ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

متن و ترجمه‌ی آیه به شرح ذیل است:

«وَلَقَدْ اسْتَهْزَيْءَ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ * قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ» (الانعام، ۱۰ و ۱۱)

ترجمه: و مسلماً فرستادگان پیش از تو نیز استهزاء و مسخره شدند، پس بر کسانی که آنها را مسخره کردند آنچه به باد مسخره می‌گرفتند (انواع عذاب‌های الهی) فرود آمد و آنها را فراگرفت * بگو: در (روی) زمین بگردید، سپس بنگرید که عاقبت تکذیب‌کنندگان چگونه بوده است.

الف - ممکن است کسانی روی زمین بگردند و هیچ چیز خاصی نبینند، چنانچه روزانه میلیون‌ها نفر با هواپیما، قطار، کشتی، خودروی عمومی یا شخصی روی زمین سفر می‌کنند و جز مناظر طبیعی یا بناهای جدید و قدیمی و یا اجتماعات مختلف بشری چیزی نمی‌بینند؛ لذا ضمن امر به «سیرُوا» فرمود: «ثُمَّ انظُرُوا»، یعنی پس از آن که سفر کردید، نظاره‌گر باشید. یعنی فقط کوه و دشت و در و دیوار و آثار باستانی را با چشم سر نگاه نکنید، بلکه در تاریخ آنها تأمل و تدبر کنید و عاقبت کارشان را ببینید.

ب - این «سیرُوا»، فقط به سفر سیاحتی روی زمین منحصر نمی‌گردد، هر چند که آن نیز از مصادیق سفر می‌باشد، بلکه سیر است، یعنی مرور کردن، گذراندن. پس ممکن است کسی دور کره‌ی زمین بچرخد و هیچ نبیند، اما عالمی در گوشه‌ی کتابخانه یا اتاق خود بنشیند و با مطالعه و تدبر و تعمق در یافته‌های علمی‌اش، تمام عالم و حتی عوالم را سیر و نظاره کند. به عنوان مثال آیا تاریخ‌شناسان و تحلیل‌گران تاریخ، به تمام نقاط جهان سفر کرده‌اند؟

شاهد، این که فقط منظور سیر فیزیکی در روی زمین نیست، آیه ذیل است که می‌فرماید: روی زمین بگردید و در سُنن آنها سیر و نظاره کنید. یعنی فقط شهر تاریخی یا بنا و ... را نبینید، بلکه سنن نابود شده‌ی آنها را نیز ببینید. هم سنن منحنی که به آن می‌بالیدند و نابود شد را ببینید و هم سنت الهی در عذاب آنها را ببینید:

«قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ» (العمران، ۱۳۷)

ترجمه: پیش از شما روش‌ها و نهادهایی (سنن مردم در کفر و الحاد و سنت الهی در عذاب) بود که گذشت، پس در زمین بگردید و بنگرید که سرانجام آن‌ها که [پیام‌ها و نشانه‌های خدا را] دروغ انگاشتند چگونه بود.

ج - بشر امروز به مراتب بیش از نوع بشر در اعصار گذشته می‌تواند سیر فیزیکی و علمی و عقلی داشته باشد. هم می‌تواند شهر اسنکدریه در زیر آب را ببیند و هم می‌تواند اهرام ثلاثه در روی خشکی را ببیند. تا جایی که هم موزه زیر آب تأسیس کرده است و هم تورهای مسافرتی به مصر یا سایر شهرهای قدیمی و حتی کویرها دارد.

بشر امروز می‌تواند به راحتی اجساد مومیایی شده‌ی سه هزار پیش را مطالعه کند و حتی علت مرگشان را تشخیص دهد. هم نظاره‌ی علمی‌اش به فرعون و جسدش بیشتر شده و هم می‌تواند به کربلا برود. از یک سو به سنن فرعون‌ی توجه کند و عاقبت کار را ببیند و از سوی دیگر به سنن جاهلی عرب توجه کند و عاقبت کارشان را در کربلا‌ی فعلی ببیند. روزگاری در این کربلا، امام و معدود یارانش را ترور کردند، و امروز آنجا زیارتگاه میلیون‌ها عاشق شده است و راه او به مراتب بیش از آن زمان شناخته شده و دنبال می‌شود و راه یزیدی بیش از پیش منفور شده است. بشر امروز می‌تواند به راحتی با سیر و سفر فیزیکی، و البته توأم با نظاره و تدبر (سیر عقلی و علمی)،

مشاهده کند که از اقوام و سنن جاهلی، با تمامی قدرت‌ها و ادعاها چیزی باقی نمانده است، اما حرمت و توجه به انبیای الهی (اعم از حضرات موسی، عیسی و محمد صلوات الله علیهم اجمعین)، هر روز بیشتر و عمیقتر شده و می‌شود و

نیازی نیست که انسان حتماً به مکان‌هایی برود که زمانی در آن عذابی چون زلزله یا باد صرصر نازل شده است. می‌تواند با نظاره (تعقل و تعمق) به شهر قم نیز برود و ببیند که چه بود و امروز در چه جایگاهی است و چرا؟ یا همین‌طور به مشهد مقدس و

بشر می‌تواند به امریکا یا اروپای امروزی سفر کند و به غیر از دیدن بناها یا تمدن مادی که حاصل پیشرفت علم ابزاری است و نه حاصل کفر و الحاد، ببیند که در چه وضعیتی هستند و چگونه مبتلا به استدراج (عذاب تدریجی - در غفلت - که بدترین نوع عذاب است) شده‌اند و حتی چگونه سنت‌ها و ایسم‌هایی که به آن‌ها تکیه می‌کردند، به سرعت نابود شده و می‌شود؟

د - نه آن موقع کسی گمان می‌کرد که قدرت فرعون‌ی با موسایی چوب به دست فرو ریزد، نه دیروز کسی گمان می‌کرد که رژیم آهنین کمونیسم فرو ریزد، نه امروز خیلی‌ها باور می‌کنند که امریکا فرو ریخته است و این کشور کاپیتالیسم، ورشکست شده است و این رژیم لیبرال دموکراسی، بدترین دیکتاتور جهان فعلی شده و سیر نزولی و فزاینده خود را به سرعت طی می‌کند. اما اسلام مظلوم و مستضعف نگهداشته شده، روز به روز قدرتمندتر می‌گردد.

WWW.X-SHOBHE.COM

سوال ۵: می‌فرماید: برای هر امتی اجلی وجود دارد که تقدم و تأخر در آن راه ندارد - آیا الآن امت وجود دارد؟ کدام امت؟ مصداق اجل برای امت که در یک لحظه بیايد و پس و پیش نشود در زمان حاضر چیست؟ آیا این قاعده شامل امت پیامبر هم شد؟ اگر شد به چه صورت؟ آیا این اجل برای امت پیامبر آمده است یا خواهد آمد؟ (دکتر) (۱۸ فروردین ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

امت، اختصاص به امم دینی، مثل امت حضرات موسی، عیسی و محمد صلوات الله علیهم اجمعین ندارد. امت به معنای یک جامعه‌ی واحد، معین و مشخص است، لذا همیشه وجود داشته، دارد و خواهد داشت. امت، جامعه‌ای است که برای رسیدن به هدف واحدی، حول محور امامی جمع شده‌اند. خواه امام شخص باشد یا کتاب یا فرهنگ، خواه حق باشد یا باطل.

برخی جامعه را به معنای جمع می‌گیرند، اما در جامعه‌شناسی صرف جمع شدن یک عده، معنای جامعه نیست، بلکه «جامعه» یک مجموعه‌ای بزرگ و خودبسنده از افراد انسان است که روابط گوناگون مشترک و متقابل نسبتاً پایداری آنها را به هم پیوند می‌دهد.

همچنین برخی برای جامعه یک «وجود حقیقی» قائل نیستند و آن را صرفاً اعتباری می‌دانند، لذا بیشتر قائل به «اصالت فرد و لا غیر می‌شوند»؛ اما «جامعه» در نگاه‌های دیگر و از جمله اسلام، یک وجود حقیقی است. شهید مطهری^(۵) در این مورد می‌گوید: «جامعه حقیقتاً وجود دارد؛ موجودی زنده است و می‌شود بر آن روح واحدی حکم فرما باشد. روح واحد، همان فرهنگ حاکم بر جامعه است. حیات جامعه به منزله‌ی صورتی است که بر ماده‌ی حیات افراد پیدا شده، به همه‌ی آنها وحدت می‌بخشد.»

الف - در آیه‌ی مبارکه‌ی «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ» - (الاعراف، ۳۴) - و برای هر امتی اجلی است پس چون اجلشان فرارسد نه [می‌توانند] ساعتی آن را پس اندازند و نه پیش، به پایان عمر امت‌ها یا همان جوامع اشاره دارد و نه پایان عمر افراد؛ و این خود دلیلی بر اثبات «وجود حقیقی» یک جامعه یا امت است که آغاز و انجامی دارد؛ چنانچه می‌فرماید، برای هر امتی رسولی هست «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ» - یا برای هر امتی کتاب اعمالی هست که در آخرت به آن سؤال و مؤاخذه می‌شوند. «كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَىٰ إِلَىٰ كِتَابِهَا».

پس هر جامعه‌ی (امت) واحدی، اجل و سرآمدی نیز دارد، یعنی دوره‌اش به پایان می‌رسد.

ب - معنای این که هر شخص و یا هر جامعه‌ای اجل و پایانی دارد، این نیست که این اجل دفعتاً می‌رسد [هر چند ممکن است چون زمانش را نمی‌دانند، فقط به لحاظ زمانی دفعتاً باشد].

اجل یا رسیدن به نقطه‌ی پایانی، برای غافلین ناگهانی است، نه این که ناگهانی اتفاق می‌افتد، چنانچه می‌فرماید مرگ یا عذاب آخرت «بغتة» غافلین را می‌گیرد، کسانی را که شعور (ریزبینی و دقت) خود را به کار نگرفته‌اند را دفعتاً و بغتاً می‌گیرد «فَيَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ». مثل کسی که متوجه نشده گاز در یک اتاق پر شده است، بدیهی است اگر انفجاری رخ دهد، برای او که غافل بود، بغتاً می‌باشد، اما این انفجار سیر طبیعی خود را طی نموده است.

اما برای کسانی که از عقل و شعور بهره می‌برند و بصیرت خود را به کار می‌اندازند، چنین نیست، چرا که هر لحظه خود را مشرف به مرگ و قیامت می‌بینند. چنانچه حضرت امیرالمؤمنین^(علیه السلام) می‌فرماید: هر نفسی که انسان می‌کشد، گامیست که به سوی مرگ می‌نهد.

پس منظور از «بَغْتَةً» الزاماً زمانی نمی‌باشد، بلکه به غفلت از آن اشاره دارد، وگرنه بسیاری از مؤمنین زمان مرگ خود را نمی‌دانند، همان‌طور که زمان ظهور یا قیامت را نمی‌دانند، اما از آن غافل نیستند، بلکه می‌دانند که هر نفس یک نفس نزدیکتر شدن به مرگ است و یک آن نیز نفس آخر را می‌کشند - هر روز و هر برهه، جلوه‌ای از ظهور است و یک لحظه آن جلوه آخر می‌رسد و همین طور است قیامت.

از این رو، اجل امت‌ها (یا جوامع) نیز همین طور است. گام به گام به آخر خود نزدیک می‌شوند، جامعه‌ای دیگر نیز به همین تناسب به تولد خود نزدیک می‌شود و در یک زمان یا برهه، این مرگ و آن تولد دیگر رخ می‌دهد.

ج - برای جامعه‌ی اسلامی (به مفهوم واقعی) و نیز امت محمدی (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) (به مفهوم واقعی) نیز تولد و اجلی وجود دارد. تولد جامعه‌ی اسلامی، پس از هبوط حضرت آدم (علیه‌السلام) و نزول وحی بر او جهت ابلاغ به دیگران آغاز شد، چرا که انسان باید تسلیم حق و مسلمان باشد، جامعه‌ی انسانی نیز باید یک جامعه‌ی اسلامی باشد. شکل‌گیری امت و جامعه‌ی محمدی (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) نیز پس از بعثت آغاز شد و پایان دنیا، اجل آنهاست.

ملاحظه:

دقت شود که امت و جامعه، از منظرهای گوناگونی تشکیل و تعریف می‌شوند. به عنوان مثال وقتی می‌گوییم: جامعه یا امت اسلامی، ممکن است به لحاظ دیگری جامعه‌ی ایرانی، یا جامعه‌ی رشد یافته، در حال رشد و یا عقب‌افتاده نیز باشند. ممکن است در عین حال به جوامع غنی و فقیر نیز تقسیم شوند و یا تقسیمات دیگری چون جوامع صنفی یا ... اما برای همه‌ی این جوامع، اجلی وجود دارد که وقتی زمانش برسد، پس و پیش نمی‌شود.

سوال ۶: آیا مثال آوردن قرآن از حیواناتی چون شتر، به خاطر آشنایی و نیاز اعراب جاهلیت با آنها نیست و دلیلی به اختصاص قرآن به آن دوره و محیط نمی باشد؟ این بحث به ویژه در محافل علمی اینجا بسیار رایج شده است. (جامعه شناسی/هامبورگ) (۲۰ فروردین ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

بسیاری دوست دارند القا کنند که چون شتر در صحرا است و حجاز آن موقع یا عربستان فعلی نیز صحرا و شتر زیاد دارد، پس قرآن اگر از «شتر» نامی آورده، مربوط به آن دوره و محیط می باشد! در صورتی که نه تنها این ادعا سخنی غیرعلمی است، بلکه ضدتبلیغی بس ناجوانمردانه می باشد، چرا که قرآن کریم فقط راجع به شتر سخن نگفته است، بلکه از خدا و معاد، زمین و آسمان ها و به ویژه انسان و چگونگی ها و چه باید کردهایش بیشتر سخن گفته است. نیاز بشر امروز به انسان شناسی، جامعه شناسی، اخلاق، احکام و سیاست در قرآن کریم، به مراتب بیش از «شترشناسی» می باشد. پس چرا به این آیات توجه و استناد نمی کنند؟!

در عین حال به نکات ذیل در مورد اسامی حیوانات در قرآن کریم کاملاً توجه شود:

الف - حتماً باید در قرآن کریم نام کانگرو یا پاندا می آمد تا احساس کنند جهانی و امروزی است؟! یا باید از دایناسورها در اعصار قدیمی تر سخن می فرمود؟

در قرآن کریم فقط نام شتر نیامده است، بلکه نام ده ها حیوان از چهارپایان، خزندگان، پرندگان و حشرات آمده است که اختصاصی به اعراب ندارد، چون: سلوی (بلدرچین)، بعوض (پشه)، جرّاد (ملخ ها)، هدهد (شانه به سر)، غراب (کلاغ)، ابابیل (احتمالاً پرستو)، ذباب (مگس)، نحل (زنبر عسل)، عنکبوت، نمل (مورچه)، فراش (پروانه)، قُمَّل (شپش)، قرده (میمون)، بغال (استر)، ضأن و معز (گوسفند)، ذئب (گرگ)، بعیر و حَمَل و ابل (شتر)، قَسْوَرَة (شیر)، خَيْل و جیاد و صافنات (اسب)، بقره (گاو)، حمار و حمیر (الاغ)، خنزیر (خوک)، کَلْب (سگ)، نون و حوت (ماهی) ... و در یک آیه نیز آنها را به گونه های خزندگان و پرندگان روی دو پا یا چهارپا تقسیم نموده است:

«وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِّن مَّاءٍ فَمِنْهُمْ مَّن يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَمِنْهُمْ مَّن يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ وَمِنْهُمْ مَّن يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (التور، ۴۵)

ترجمه: و خداوند هر جنبنده ای را از آبی آفریده، پس برخی از آنها بر روی شکم می رود (مانند مار و ماهی و سایر خزندگان) و برخی بر دو پا می رود (مانند انسان و پرندگان) و برخی بر چهار پا می رود. خداوند هر چه بخواهد می آفریند، حقا که خداوند بر هر چیز تواناست.

ب - این ها همه حیوانات و جنیدگانی هستند که بشر بیش از سایر انواع آن ها را دیده و می شناسد و یا با آن ها سر و کار دارد.

ج - چه کسی گفته که شتر، گاو و گوسفند به اعراب اختصاص دارد و آن هم اعراب آن دوران؟ انصافاً امروزه شتر و گاو و گوسفند و فیل در شبه جزیره ی عربستان بیشتر است یا در امریکا؟ استفاده از پوست (به ویژه تجارت پوست) و همچنین گوشت و شیر دام در اروپا و امریکا بیشتر است یا در آسیا و آفریقا؟ آیا فقط مردمان زمان قدیم از فیل یا اسب و الاغ و نیز شتر برای حمل و نقل و تردد و یا جنگ استفاده می کردند؟ رومی ها با فیل می جنگیدند یا اعراب؟ امروز هند و خاور دور حمل و نقل با فیل دارند یا اعراب؟ تجارت عاج از آفریقا و آسیا به اروپا و امریکا بیشتر است یا به کشورهای اسلامی؟ آیا امروزه و در این عصر تکنولوژی، پلیس امریکا، انگلیس، فرانسه، آلمان، ایتالیا، سوئیس و ... از اسب استفاده می کنند یا کشورهای اسلامی؟

د - خداوند متعال در قرآن کریم به «شتر سواری» توجه نداده است که فرض کنند در اعراب آن موقع بیشتر بوده است، بلکه توجه به چگونگی خلقت آن را متذکر شده و فرموده است:

«أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ» (الغاشية، ۱۷)

ترجمه: آیا به شتر نمی‌نگرند که چگونه آفریده شده؟

چنانچه در ادامه‌ی همین آیه به توجه در چگونگی خلقت آسمان‌های بلند و بیکران، خلقت کوه‌های برافراشته و خلقت و گسترده شدن زمین نیز تصریح شده است.

حال آیا اعراب آن موقع می‌توانستند تحقیقات علمی در چگونگی خلقت حیوانات یا آسمان‌ها و زمین داشته باشند، یا جهان پیشرفته‌ی امروزی؟

پس چطور همه‌ی این آیات را رها کرده و تا نام «شتر» می‌شوند، به یاد اعراب بادیه نشین قدیم می‌افتند و نتیجه می‌گیرند که قرآن کریم فقط مفهوم آن زمان و آن قوم بوده است، چون در آن کلمه‌ی شتر آمده است؟!

www.x-shobhe.com

سوال ۷: نمی‌توانم مفهوم «هو الرزاق» را درک کنم. آیا به این مفهوم است که کسی در این دنیا به هیچ وجه گرسنه نمی‌ماند؟! پس این همه کودک آفریقای که در اثر گرسنگی می‌میرند چه هستند؟!

(۲۴ فروردین ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

به هیچ وجه چنین معنا و مفهومی ندارد.

دقت کنیم که هر چه «کمال» وجود دارد، «هستی» است و هر چه ضعف و نقص خوانده می‌شود، در واقع نیستی می‌باشند و عالم هستی، دو یا چند هستی بخش ندارد. لذا رزاق، چه در رزق مادی و چه معنوی نیز اوست.

آری، هر چه هست، آن را خدا هستی بخشیده و عطا نموده است، اما نه تنها دلیلی نیست که چون او هستی بخشیده و عطا نموده، هیچ قاعده و قانونی نداشته باشد، بلکه چون او علیم و حکیم است، همهی شئون خلقتش نیز منطبق بر نظم لازم خودش می‌باشد.

الف - فقط رزق و روزی نیست، بلکه علم را نیز خدا داده است، چون او علیم است و نه غیر او؛ پس کسی نمی‌تواند تجلی علم کند، به جز خود او. لذا فرمود: «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» - (العلق، ۵) - به انسان آنچه را که نمی‌دانست آموخت.»، اما دلیل نمی‌شود که همگان عالم به همه چیز باشند یا در علم مساوی باشند - جمال، قدرت، کرم، رأفت و تمامی کمالات را نیز او داده است، چرا که کمالی جز او نیست و اعطا کننده و تجلی کننده اوست، اما دلیل نمی‌شود که همه چیز یک شکل باشد یا همگان یکسان کرم و جود و قدرت داشته باشند - هدایت نیز از آن اوست، چه تکوینی باشد و چه تشریحی با ارسال انبیا و رسل و انزال وحی و کتاب و قرار دادن امامان و رهبران به حق، اما دلیل نمی‌شود که همگان یکسان هدایت شوند.

بلکه هزاران هزار حکمت و قاعده و رابطه‌ی علت و معلول و قواعد دیگری برای اخذ فیض و کمال وجود دارد. مانند: نظام هستی - ضرورت‌های چرخه‌ی حیات - حکمت وجودی هر موجود - مرتبه و ظرفیت هر یک - جبر و اختیار - علت و معلول - حرکت و سکون و ...

ب - رزق الهی نیز از این اصول و قواعد مستثنی نمی‌باشد. غنی اوست و همگان فقیر هستند، پس کسی چیزی ندارد که بخواهد به اندازه‌ی ذره‌ای رازق (معنوی و مادی) خود یا دیگران باشد، لذا «هو الرزاق».

منتهی علم، مشیت و اراده‌ی الهی، منطبق با حکمت است، لذا هر چیزی اندازه‌ی «قدری» دارد که اگر چنین نبود، همه چیز مساوی و تباہ می‌شد؛ از این رو ضمن تصریح بر رزاقیت خود، به «قَدَر»، یعنی اندازه‌ها نیز متذکر شده است:

«قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ»
(سبأ، ۳۹)

ترجمه: بگو در حقیقت پروردگار من است که روزی را برای هر کس از بندگانش که بخواهد گشاده یا برای او تنگ می‌گرداند و هر چه را انفاق کردید عوضش را او می‌دهد و او بهترین روزی دهندگان است.

«وَإِن مِّن شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ» (الحجر، ۲۱)

ترجمه: و هیچ چیز نیست مگر آن که گنجینه‌های آن نزد ماست و ما آن را جز به اندازه‌ی معین فرو نمی‌فرستیم.

«وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَّا فِي الْأَرْضِ وَإِنَّا عَلَىٰ ذَهَابٍ بِهِنَّ لَقَادِرُونَ» (المؤمنون، ۱۸)

ترجمه: و از آسمان آبی به اندازه [معین] فرود آوردیم و آن را در زمین جای دادیم و ما برای از بین بردن آن مسلماً توانایییم.

از جمله اندازه‌ها (قَدَرها):

وقتی گفته می‌شود که خداوند متعال رازق و رزاق است، یعنی رزاقیت او بر اساس علم، حکمت، مشیت و البته عدل اوست. وقتی گفته می‌شود «عدل»، معنایش این نیست که همه مساوی خواهند بود، بلکه معنای عدل «قرار دادن هر چیزی در جای خود است» و در مقابل ظلم قرار دارد. وقتی گفته می‌شود «خداوند مَنان به کسی ظلم نمی‌کند»، معنایش این نیست که در دنیا هیچ ظلمی اتفاق نمی‌افتد، بلکه ظلم از ناحیهی او اتفاق نمی‌افتد؛ اما از قوانین خلقت جهان و انسان، اعطای اختیار در برخی امور و نیز هدایت تشریحی است که موجب کمال و وجه تمایز انسان با سایر موجودات می‌گردد. ولی برخی از انسان‌ها، این نعمات را ضایع کرده و در جای غیر خود و به صورت غلط و خطا استفاده می‌کنند و سبب ظلم به خود، ظلم به طبیعت، ظلم به نظام هستی و ظلم به هم نوع خود می‌شوند، لذا فرمود:

«ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» (الرّوم، ۴۱)

ترجمه: به سبب آنچه دست‌های مردم فراهم آورده فساد در خشکی و دریا نمودار شده است تا [سزای] بعضی از آنچه را که کرده‌اند به آنان بچشانند، باشد که بازگردند.

«وَمَا أَصَابَكُمْ مِّنْ مُّصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَن كَثِيرٍ» (الشوری، ۲۰)

ترجمه: و هر [گونه] مصیبتی به شما برسد به سبب دستاورد خود شماست و [خدا] از بسیاری درمی‌گذرد.

ج - پس رازق خداست، اما رزاقیت نیز حساب و کتاب و اندازه و قانون و قَدَر دارد. به یکی به تناسب نقش او در کارگاه هستی زیادتر داده شده و به یکی کمتر داده شده و برای هر دو، دستور العمل‌های لازم آمده تا چرخه به سلامت بچرخد و همه به کمال برسند؛ پس اگر هر کدام از غنی و فقیر خطا کردند، ظلم به نوع خود و بشریت کرده‌اند. این هم جزو قوانین الهی است.

اگر عملکرد خودخواهانه‌ی گروهی از نوع بشر در تولید گازهای گلخانه‌ای سبب شد تا لایه‌ی اوزون پاره شود و حرارت زمین افزایش یابد و نزولات آسمانی کاهش یابد و بالتبع مناطقی چون آفریقا با خشک‌سالی مواجه شوند، ظلم کرده‌اند، هر چند که خداوند متعال برای شرایطی چون قحطی نیز دستورالعمل‌هایی دارد که وقتی عمل نمی‌کنند، ظلم بیشتر پدید می‌آید.

حتی انسان مؤمن نیز ممکن است به خودش ظلم کند، ظرفیت وجودیش بالا نیست، از خدا طلب رزق و گشایش می‌کند، اما زمینه و ظرفیت آن را فراهم نمی‌کند و خدا می‌داند که اگر ذره‌ای بیشتر به او بدهد، طغیان خواهد کرد و چون به حفظ ایمانش اعتقاد و علاقه دارد، به او نمی‌دهد تا حفظ بماند.

«وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ وَلَكِنْ نَّبْتَلُ بِقَدَرٍ مَّا يَشَاءُ إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ» (الشوری، ۳۷)

ترجمه: و اگر خدا رزق را بر بندگانش فراخ گرداند مسلماً در زمین سر به عصیان برمی‌دارند لیکن آنچه را بخواهد به اندازه‌ای [که مصلحت است] فرومی‌فرستد به راستی که او به [حال] بندگانش آگاه و بیناست.

البته «رزق الهی» تعریفی دارد و هر درآمدی رزق الهی نیست. رزق الهی همه برکت است و سبب رشد می‌شود، اما در آمدی که از هر راهی به دست می‌آید و در هر راهی مصرف می‌شود و همیشه با «ظلم» به خود و دیگران توأم است، رزق الهی قلمداد نمی‌گردد و چنانچه بیان شد، هزاران هزار قانون در این نظام علیت برای رزق، گشایش و وسعت، توزیع عادلانه و ... وجود دارد که اگر رعایت نشد، ظلم پدیدار می‌گردد.

حدیث:

حضرت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) می‌فرماید: «کاخی ساخته نمی‌شود، مگر به قیمت ویرانه ماندن ویرانه‌ای»، در این بیان نورانی، نکات ژرفی وجود دارد، از جمله آن که تذکر می‌دهد که توانمندی برای ساختن یک کاخ، یا از حلال به دست آمده است و یا از حرام. اگر از حرام باشد که ظلم مضاعف است و اگر از حلال باشد، [یعنی مثلاً اگر فلان آقا یا آقازاده از راه حلال این درآمد را کسب نموده باشد]، باز هم نمی‌تواند کاخی بسازد، مگر آن که به بی‌خانمان‌ها و کوخ‌ها و ویرانه‌ها، بی‌توجه باشد.

همچنین از ایشان پرسیدند: شما می‌فرمایید که «هو الرزاق»، حال اگر یک نفر را داخل اتاق یا محفظه‌ای محبوس کنند، چنانچه هیچ راهی به بیرون نداشته باشد، روزی‌اش از کجا می‌رسد؟ فرمود: از همانجا که مرگش می‌رسد.

در این بیان نیز به دو نکته‌ی مهم توجه داده شده است: اول آن که وقتی کسی را در چنین حالتی قرار دادند (طبق قوانین حاکم بر عالم خلقت)، روزی او همان مرگ اوست. دوم این که خدایی که می‌تواند از هر راهی مرگ را برساند، رساندن لقمه‌ای آب و غذا و یا به اصطلاح مانده‌ی الهی از دیوارهای بدون منفذ، برای او کار مشکلی نیست. اما همه‌ی افعالش بر اساس حکمت و قاعده است.

مرتبط:

[اگر خداوند روزیشان است، پس چرا روزانه این همه آدم از گرسنگی می‌میرند؟!](#)

[چه کنیم تا رزق و روزی ما زیاد شود؟ آیا به غیر از نصایح عقلی، راه کار معینی در قرآن کریم بیان شده است؟](#)

www.x-shobhe.com

سوال ۸: از حدیث: «ولا فاطمة لما خلقتكما... و اگر فاطمه نبود تو و علی را نمی آفریدم»، اینگونه برداشت می شود که مقام حضرت فاطمه علیها السلام از هر دو بالاتر است؟ لطفاً توضیح دهید.

(چهارم انسانی/هرمزگان) (۳۶ فروردین ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

متن روایت به شرح ذیل است:

«لولاک لما خلقت الافلاک و لولا علیّ لما خلقتک و لولا فاطمة لما خلقتکما».

ترجمه: اگر شما نبودید، افلاک را خلق نمی کردم و اگر علی نبود تو را خلق نمی کردم و اگر فاطمه نبود، شما دو نفر را خلق نمی کردم.

وقتی بیان می شود اگر او نبود این را نمی آفریدم، اشاره به هدف خلقت است و نه مرتبهی وجودی در خلقت. به عنوان مثال: اگر گفته شود که قرآن کریم برای هدایت انسانها نازل شده است، معنایش این نیست که مقام همهی انسانها والاتر از قرآن کریم است. چنانچه می دانیم انسان کامل همان قرآن است و به تعبیر همین قرآن، مقام برخی از انسانها از چهارپا نیز نازلتر است.

اگر پدر و مادری به فرزندشان بگویند: ما به خاطر بچه دار شدن و تولد تو با هم ازدواج کردیم؛ معنایش این نیست که مقام و رتبهی وجودی آن فرزند بیش از هر دوی آنهاست.

الف - در این حدیث نیز به هدف اشاره دارد، نه سلسله مراتب وجودی در خلقت. دقت شود که یک موقع سخن از مبدأ است و یک موقع سخن از غایت است.

در مبدأ خلقت، تردیدی نیست که خلق اول و بالتبع اکمل مخلوقات که به واسطهی همان اکملیتش، اشرف و احبّ مخلوقات نیز هست، وجود مقدس حضرت محمد مصطفی (صلوات الله علیه وآله) است و سلسلهی وجود «نور» به واسطهی او ساطع گردیده است. چنانچه خود فرمود: «**أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي** - اول چیزی که خدا خلق کرد نور (وجود) من بود.»

خداوند متعال، سلسلهی انبیا و کتب الهی را فرستاد، تا کامل و ختم شود به خاتم الانبیا (صلوات الله علیه وآله). بدیهی است که اگر این خاتمیت نبود، نبوت حضرت آدم (علیه السلام) و سایر انبیای الهی نیز بی غایت و ابتر می ماند.

اگر امامت به دنبال نبوت نبود نیز خاتمیت ابتر و بی حاصل می ماند. برای همین به پیامبرش چنین امر می کند که آنچه مأموری ابلاغ کن که اگر نکنی، گویا کلاً هیچ رسالتی انجام نداده ای:

«**يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ**» (المائدة، ۶۷)

ترجمه: ای فرستاده ای ما، آنچه را از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده ابلاغ کن، و اگر نکنی (گویی هیچ) پیام او را ابلاغ نکرده ای و خداوند تو را از (فتنه و شر) مردم ننگه می دارد، بی تردید خداوند گروه کافران را هدایت نمی کند.

بدیهی است که اگر سلسلهی امامت نیز به حضرت مهدی (علیه السلام) ختم نشود، کار ابتر می ماند و گویی هیچ امامتی نیامده، هیچ رسالتی انجام نشده و هیچ وحیی جامه ای عمل به خود نپوشیده و هیچ یک از وعده های الهی در این خصوص که به همهی انبیا ابلاغ نموده، محقق نگردیده است.

پس در اینجا بحث از سلسله مرتبهی وجودی نیست و نمی شود گفت: اگر چنین است، لابد مقام حضرت مهدی (سلام الله علیه)، بالاتر از امام رضا یا امام حسین یا امام علی علیهم السلام می باشد. آنان همه نور واحد هستند. چنانچه امیرالمؤمنین، امام علی (علیه السلام) می فرماید: «**لَا تَأْتِي كَلِمًا وَاحِدًا مِنْهُمْ إِلَّا مِنْ مُحَمَّدٍ أَوْسَطِنَا مُحَمَّدٌ** اخرنا

محمد»؛ یعنی: به درستی که ما همگی واحد هستیم، اول ما محمد است، اوسط ما محمد است و آخر ما نیز محمد است. [چنانچه حتی در اسمهای ایشان نیز اولی، وسطی و آخری، به همین نام مبارک است].
یا امام معصوم (علیه السلام) در روایتی دیگر می فرماید: «كُلُّنا نُور واحد»، یعنی: همه‌ی ما نوری واحد هستیم.

ب - در این حدیث نیز به «غایت» و هدف توجه داده است.

هر چند مقام حضرت فاطمه (علیها السلام) در مرتبه‌ای است که معصوم امام حسن عسکری (علیه السلام) می فرماید: «ما حجّت خدا بر مردمانیم و (مادرمان) فاطمه، حجّت خداست بر ما»، اما در حدیث مورد بحث «لولاک ما خلقت...»، بحث از مرتبه‌ی وجودی نمی باشد، بلکه چنانچه بیان شد، از غایت و هدف است. اگر حضرت فاطمه (علیها السلام) نبود، سلسله امامتی به وجود نمی آمد و حتی رسالت نیز ابر می ماند.

www.x-shobhe.com

سوال ۹: با توجه به حدیث (مندرج در متن) آیا با مرگ یک انسان پرونده او در این دنیا کامل بسته می‌شود و دیگر هیچ ارتباطی با این دنیا ندارد؟ (دانشجوی عمران، خراسان جنوبی) (۲۹ فروردین ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

در متن سؤال اشاره نمودید: پیامبر اکرم (صلوات‌الله‌علیه و آله) از کسی که طالب دعا و ... بود، سؤال نمودند که آیا پدر و مادرت زنده هستند یا خیر؟ و سپس فرمودند: ای کاش مادرت زنده بود و به او خدمت می‌کردی.

در پاسخ سؤال فوق و نیز این حدیث و احادیث دیگر در این زمینه، مطالب بسیار گسترده، مبسوط و البته متنوعی وجود دارد که در این امکان مختصر، مجال بیان آن‌ها نیست، اما به طور کلی به چند نکته‌ی مهم توجه فرمایید:

الف - پرونده‌ی انسان‌ها تا وقتی زندگی همه‌ی انسان‌ها در دنیا به پایان نرسیده و قیامت بر پا نگردیده، باز است، چرا که از یک سو آثار اعمال خوب و بد آن‌ها همچنان ادامه دارد و مترتب می‌شود و در پرونده‌ی آنها به عنوان مسبب یا مؤثر یا شریک ثبت می‌گردد و از سوی دیگر باقیات الصالحات و خیرات و مبرات یا خدایی ناکرده آه و عاق نیز به آنان می‌رسد. از این رو در مسئله‌ی ثبت و کتابت اعمال، فرمود: آنچه از پیش فرستادند (یعنی در زمان حیانتشان) و نیز هر چه آثار آن‌هاست، ثبت و ضبط می‌گردد:

«إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ» (یس، ۱۲)

ترجمه: البته این ماییم که مرده‌ها را زنده می‌کنیم و آنچه را از پیش فرستاده‌اند (از عمل‌های حال حیات) و آثار (پس از مرگ) آن‌ها را می‌نویسیم، و همه چیز را (از اعمال مکلفان و حوادث این جهان) در نسخه‌ای آشکار (لوح محفوظ = امام مبین) به طور فراگیر برشمردیم.

ب - ما نقش پدر و مادر را در نظام هستی نمی‌دانیم، گمان می‌کنیم که در نهایت بزرگانی هستند که باید به آن‌ها احترام و محبت کنیم. اما از آیات قرآن کریم که کلام الله است و نیز آموزه‌های اسلامی در کلام معصومین (علیهم‌السلام) معلوم می‌شود که موضوع بسیار پیچیده‌تر و حساستر از این مقدار است، تا جایی که پس از امر به توحید، امر به نبوت نفرموده است، بلکه امر به احسان و نیکی به پدر و مادر نموده است و این نکته‌ای بسیار قابل تأمل است:

در قرآن کریم می‌خوانیم که حضرت عیسی (علیه‌السلام)، وقتی در گهواره به سخن آمد، گفت:

«وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا * وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا» (مریم، ۳۱ و ۳۲)

ترجمه: و مرا هر کجا که باشم وجود پربرکتی ساخته، و تا زنده هستم به نماز و زکات سفارش کرده است* و مرا نسبت به مادرم نیکوکار کرده و زورگو و نافرمانم نگردانیده است.

همچنین خداوند متعال برای همگان تصریح دارد که دو امر مهم «توحید» و «نیکی به والدین»، قضای حتمی الهی است. یعنی همه‌ی مقدرات «اندازه‌ها»ی آن حتمی شده است، پس «قضا» نیز حتمیت یافته است، یعنی حتماً به وقوع می‌پیوندد:

«وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا» (الإسراء، ۲۳)

ترجمه: و پروردگار تو مقرر کرد که جز او را مپرستید و به پدر و مادر [خود] احسان کنید اگر یکی از آن دو یا هر دو در کنار تو به سالخوردگی رسیدند به آنها [حتی] اوف مگو و به آنان پرخاش مکن و با آنها سخنی شایسته بگو.

دقت شود که «وَقَضَىٰ رَبُّكَ»، یعنی حتمیت تمام که خداوند متعال در نظام خلقت محقق نموده است و مسئله‌ای بسیار جدی و حساس است.

ج - در همین حدیثی که قید نمودید، دقت کنید که سائل از شخص پیامبر اکرم (صلوات الله علیه وآله) درخواست دعا و استغفار نمود و ایشان مسئله‌ی پدر و مادر را مطرح کردند. خب این یعنی چه؟ یعنی: هر چند که پیامبر اکرم (ص) برای شما دعا نماید، اما استجابت که جادو نیست، بلکه آن نیز سلسله مراتب و اسباب و وسایلی دارد که یکی از اصلی‌ترین آنها «پدر و مادر» است، یعنی اگر استجابت و برکت الهی قرار باشد برسد، باید ابوابی چون نماز و نیکی به والدین باز باشد. لذا ایشان در پاسخ سائل، از حیات یا ممت پدر و مادر سؤال نمودند.

ج/۱: دقت کنیم که خدا فیض وجود را «از خلقت تا رزق برای رشد و ...» از طریق پدر و مادر به همگان داده است، و این سلسله مراتب، با مرگ آنها منقطع نمی‌گردد، همچنان جاری و ساری است، لذا دعای آنان پس از مرگ نیز این چنین مؤثر است.

ج/۲: این که فرمودند: «ای کاش مادرت زنده بود» معنایش این نیست که الان دیگر فایده‌ای ندارد، بلکه یعنی پس از مرگ او هر چه خیرات و مبرات کنی، اجر و اثر دارد، اما آثار و برکات آن برای تو، اصلاً قابل مقایسه با زمان حیاتشان نیست. لذا فرمودند ای کاش مادرت زنده بود و به او خدمت می‌کردی. بدیهی است که اگر کسی پس از مرگ برای دیگری نمازی بخواند، زیارتی برود و ثوابش را خیر کند، یا خیرات دیگری داشته باشد، خیلی متفاوت است تا شخص در حال حیات خودش این امور را انجام دهد. پس خیرات پس از مرگ بر والدین، هر چند بسیار لازم و مفید است و حتی دعا بر سر قبر آنها به استجابت نزدیکتر است، اما به هیچ وجه آثارش قابل قیاس با احترام، محبت و خدمت به آنان در زمان حیات و اثر این عبادت در استجابت دعا و نیز نزول برکات الهی نمی‌باشد.

www.x-shobhe.com

سوال ۱۰: لطفاً راهنمایی بفرمایید چرا این همه تفسیرهای متفاوت از آیات و روایات شده است.

(راهنمایی و مشاوره/سبزواری) (۳۱ فروردین ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

تفسیر کار ذهن و فکر است که روی معلومات برای معلوم کردن بسیاری از مجهولات حرکت می‌کند و اختصاصی نیز به تفسیر قرآن کریم ندارد، بلکه هر گزاره، هر کلام یا حتی هر حادثه یا شیءای را می‌توان تفسیر نمود.

اگر به معنای «تفسیر» توجه و در آن تأمل کنیم، شاید پاسخ سؤال به خودی خود روشن شود.

الف - اگرچه برای «تفسیر»، تعاریف بسیاری شده است، اما اغلب یک مفهوم را بیان دارند.

تفسیر - مصدر باب تفعیل - از مادهی «فَسَّرَ»، جمع آن «تفاسیر»، در لغت به معنای روشن کردن و توضیح دادن مطلب و کشف نمودن آمده است. یا به تعبیری دیگر: «کشف کردن، روشن کردن مطلب، بیان کردن، شرح دادن، توضیح و ایضاح» می‌باشد.

ب - بدیهی است که هر گزاره، هر کلام، هر موضوع و حتی هر چیزی را می‌توان از منظرها و زوایای گوناگون مورد توجه، تحقیق و بررسی قرار داد و هر چه مقام علمی صاحب کلام یا اثر بالاتر باشد، اثر و صنعت او از ژرفای بیشتری برخوردار می‌باشد و می‌توان آن را از زوایای متفاوت مورد مطالعه و تفسیر قرار داد.

حتی یک بیت شعر هم همین‌طور است. می‌توان از آن به قدرت و علم و نگاه شاعر پی‌برد یا می‌توان به معنا و مفهوم بیت اشاره کرد و یا مقصود را مورد بررسی قرار داد و یا به لحاظ ادبی تفسیر نمود. پس قرآن کریم که کلام الله جلّ جلاله و تجلی علم، حکمت، مشیت و اراده‌ی او در هدایت بشر است، بیش از هر کتاب و گفتار دیگری، به تفسیر احتیاج دارد و تفاسیر نیز می‌توانند به زوایای متفاوت نظر کرده باشند.

ج - به عنوان مثال: به آیهی کریمه‌ی «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را که هر مسلمانی بلد می‌باشد و معنای آن را به زبان خود می‌داند توجه شود. آیا آیه‌ای ساده و تک بُعدی و تک منظوره است، یا ژرفایی از علم و حکمت است؟

می‌توان در تفسیری به این آیه از بُعد «اسم = نشانه» توجه نمود. می‌توان به اسم و نشانه‌ی رحمانیت توجه نمود و شرح داد که در اینجا بیان «اسم رحمان و رحیم» است و نه ذات الهی. لذا به نشانه‌های رحمت توجه داده است. می‌توان به تفاوت رحمن و رحیم که از یک ریشه هستند و سبقت اسم رحمان بر رحیم و جرایبی آن اشاره نمود و ...

امیرالمؤمنین، امام علی (علیه‌السلام) نیز از زاویه‌ی دیگری این آیهی کریمه را مورد توجه و تذکر قرار داده و حتی نقطه‌ی زیر بسم الله را تفسیر و تأویل می‌نماید:

«سِرِّ الْكُتُبِ الْمَنْزِلَةِ فِي الْقُرْآنِ وَ سِرِّ الْقُرْآنِ فِي فَاتِحَةِ الْكِتَابِ وَ سِرِّ فَاتِحَةِ الْكِتَابِ فِي بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ جَمِيعِ مَا فِي بِسْمِ اللَّهِ وَ جَمِيعِ مَا فِي بَاءِ بِسْمِ اللَّهِ فِي النِّقْطَةِ الَّتِي تَحْتَ الْبَاءِ وَ آتَا النُّقْطَةَ تَحْتَ الْبَاءِ» (بیان الآيات جیلانی، ص ۳۲ و ۳۳)

ترجمه: سرّ کتب نازل شده، در قرآن است و سرّ قرآن، در فاتحه کتاب (سوره حمد) است و سرّ فاتحه کتاب، در [آیه] بسم الله الرحمن الرحيم [آن] است و سرّ بسم الله الرحمن الرحيم، در باء بسم الله است و جمیع آنچه در باء بسم الله است، در نقطه‌ی زیر آن باء است و من نقطه‌ی زیر باء هستم».

خب، حال دانشمندان می‌توانند در این روایت غور و قوس کنند و حتی همین روایت را از زوایای گوناگون تفسیر کنند و روشن نمایند که یعنی چه؟ مثلاً شرح دهند که شناخت خداوند متعال، فقط از طریق شناخت اسما و نشانی‌هایش میسر است و رحمت در تمامی نشانه‌ها سبقت دارد و البته شناخت، علم می‌خواهد

و این علم نزد نبی اکرم (صلوات الله علیه وآله) که مخاطب وحی می باشند جمع است و علی (علیه السلام) «باب شهر العلم» هستند. پس ورود به باب توحید و شناخت الله جلّ جلاله، ایشان هستند.

د - همین نقطه‌ی زیر باءِ بسم الله الرحمن الرحیم را، شخص رسول اعظم (صلوات الله علیه وآله)، از بُعد دیگری تفسیر نموده و می‌فرماید:

«ظهر الموجودات من باء بسم الله الرحمن الرحيم» (بحر المعارف، ط ۱/ ۴۵۶)

ترجمه: همه‌ی موجودات، از باء بسم الله الرحمن الرحیم ظهور یافته‌اند.

از این رو مفسری چون امام خمینی (رحمة الله علیه)، به همین مهم توجه نموده و در تفسیر سوره‌ی حمد می‌فرماید:

«تمام دایره‌ی وجود و تجلیات غیب و شهود که قرآن شریف ترجمان آن است ... و همین معنی جمعاً در بسم الله که اسم اعظم است، موجود است؛ و در (باء) که مقام سببیت می‌باشد و نقطه، که سرّ سببیت است، موجود است؛ و علی (علیه السلام) سرّ ولایت و سببیت است، پس اوست نقطه‌ی تحت الباء؛ یعنی نقطه‌ی تحت الباء، ترجمان سرّ ولایت است ...» (تفسیر سوره‌ی حمد، ۵۵ و ۵۶)

ه - پس تفاوت تفسیر که ریشه در تفاوت علم، تفاوت زاویه‌ی نگاه، تفاوت مقصود و ... دارد، نه تنها خوب است، بلکه لازم و ضروری است تا به اصطلاح رمزگشایی‌های بیشتری از یک کلام صورت پذیرد، منتهی باید دقت شود که «تفسیر به رأی» نباشد. یعنی تفسیر ارائه شده، من درآوردی و مطابق میل و اهداف شخصی یا گروهی و جریانی نباشد، بلکه مستند به سایر آیات و احادیث بوده و منطبق با عقل باشد.

مرتبط:

اگر این حروف مقطعه در قرآن رمز بین خدا و پیغمبر اسلام بوده، پس چرا در قرآن ذکر شده است و بین خدا و پیغمبر سکریت باقی نمانده، در غیر این صورت بایستی رمز گشایی می‌شد که هنوز رمز گشایی نشده است.

سوال ۱۱: در برخی از شبکه‌های اجتماعی (یوتیوب، فیس‌بوک)، با بیانی ساده بیان شده: قرآنی که در دست ماست از نسخ خطی کوفی به دست آمده و چون خط کوفی نقطه و اعراب نداشته است پس (نعوذ بالله) معلوم نیست قرآنی که در دست ماست، همان اعراب و نقطه‌ها را داشته باشد و احتمالاً تغییر یافته است. (۷ اردیبهشت ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

همان‌طور که مشهود است، هدف اصلی فقط و فقط ایجاد تشکیک در قداست و وحی‌انیت قرآن است و نه متن آن. برای آنان در درجه‌ی اول مهم نیست که مثلاً کسی «عَلِمَ» را عَلِم بخواند یا عَلَّمَ، بلکه فقط این مهم است که وقتی مسلمانی قرآن را به دست می‌گیرد، نگوید این «کلام الله» و عین وحی است، بلکه بگوید، «شاید دخل و تصرف‌هایی نیز در آن شده باشد، شاید». همین برای متزلزل کردن باور به قرآن کافیست.

قداست قابل شدن برای قرآن کریم آن قدر نزد دشمنان اسلام و مسلمین مهم بوده و هست که از هر راهی برای خدشه‌دار نمودن آن وارد شده‌اند؛ با یک «از کجا معلوم؟» شروع می‌کنند، اگر نشد حتی به مدعیان اسلام‌شناسی چون سروش متوسل می‌شوند که بگویند قرآن کریم بیانات شخص نبی اکرم (ص) بوده است و اگر نشد به بی‌نقطه بودن خط کوفی استناد می‌کنند. بالاخره هر چه می‌کشند، از سالم باقی ماندن همین قرآن به عنوان کلام وحی است.

الف - علم خط‌شناسی به حدی پیشرفته است که نه تنها آثار باقیمانده از افلاطون و ارسطو را می‌شناسند و ترجمه می‌کنند، بلکه کتیبه‌های خط میخی یا قبل از آن را نیز بازخوانی کرده و به زبان روز برگردان می‌نمایند و تطابق‌ها و سایر اسناد نیز نشان می‌دهد، بازخوانی و ترجمه درست انجام گرفته است. اما به قرآن کریم که می‌رسند، گویا خطی ناشناخته و مربوط به انسان‌های اولیه بوده است، می‌گویند: نقطه و اعراب نداشت، پس از کجا معلوم، شاید ...؟

ب - قرآن کریم در ابتدای امر، با ابلاغ کلامی بیان شد و سینه به سینه حفظ و منتقل می‌گردید؛ اما دبری نپایید که به کتابت نیز درآمد. با همان خط کوفی بی نقطه و بی اعراب یا علامت. البته آنچه توسط کاتبان [که یکی از آنان حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) بودند] نوشته می‌شد، برای شخص پیامبر اکرم (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) خوانده می‌شد و حافظان نیز نزد او تکرار می‌کردند تا خطایی رخ ندهد. آنها که سواد خواندن داشتند نیز نیازی به نقطه و علامت نداشتند، چنانچه امروز نیز کتب فارسی یا عربی با اعراب نوشته نمی‌شود و اگر کسی با خطای تاپپی، سین را شین بنویسد و یا چاپ را حاب بنویسد، همه از جمله و موضوع و متن و سیاق و ... می‌فهمند که منظور «چاپ» بوده است. مردم آن زمان نیز زبان و گویش خود را خوب می‌شناختند.

ج - قرآن کریم پس از صدها یا حتی صد سال نیز به صورت ناگهانی و صاعقه‌ای از خطوط اولیه سربانی و نبطی که کوفی و نسخ از انشعابات آن است به حروفی با نقطه و اعراب (علامت) مبدل نگردید که بگویند از کجا معلوم؛ بلکه فقط پس از گذشت چند دهه، استقبال مردم غیرعرب از اسلام و قرآن، ضرورت نقطه و اعراب‌گذاری را ایجاد کرد، لذا در اوایل نیمه‌ی دوم قرن اول، یعنی در زمانی که اغلب قراء و حافظان عصر وحی وجود داشتند، اقدام به تغییر خط گردید.

بنا به شواهد و اسناد تاریخی، اولین حافظ و قاری برجسته‌ی قرآن کریم که برای سهولت دسترسی و قرائت مسلمانان غیرعرب، اقدام به نقطه و علامت‌گذاری نمود، «ابوالاسود دثلی» بود که از شاگردان و مریدان و شیعیان محکم و متقی امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) بود و زیر نظر ایشان که خود معدن وحی، مخزن علم و حافظ دین «یعیسوب الدین» بودند، این کار را انجام داد.

د - آنچه که مسلم است، دست کم تا سال ۲۶۰ هجری قمری، یعنی بیش از دو قرن و نیم پس از هجرت، امامان معصوم (علیهم‌السلام) در بین مردم می‌زیسته و قابل دسترس بودند، و البته دانشمندان، مفسرین، محدثین، قراء، حافظین و کاتبین بسیاری نیز در این دوران بودند، اما به رغم ظهور و بروز اختلافات مذاهب، هیچ تفاوتی در ظاهر آیات ایجاد نشد و اگر اختلافی بود، در موضوع فهم قرآن کریم بود.

ه - اگر اختلافی در کتابت قرآن کریم بود، قطعاً این گونه نبوده که همه ی کاتبان جمع شوند و یک چیز بنویسند، لذا باید قرآن های متفاوتی (مثل تورات و انجیل) وجود می داشت، در حالی که از همان ابتدا تا کنون، قرآن کریم همین بوده است. مضافاً بر این که اگر رأی بشر در ظاهر قرآن نقش گذاشته بود، حتماً دچار تناقضات و خطاها می گردید، در حالی که هیچ تناقض یا خطایی در قرآن دیده نمی شود. لذا با این همه محکمت، القای «شاید...»، زمینه و جایگاهی ندارد.

جدید:

■ سازمان های اداره کننده ی جهان - گروه سی (۳۰) - طراحان اقتصاد جهان

www.x-shobhe.com

سوال ۱۲: دلیل تکراری بودن بسیاری از آیات قرآن در چیست، آیا کتابی کم محتوا است؟ آیا قرآن کتابی محیط زده است؟ (۱۲ اردیبهشت ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

اول باید ثابت کنیم که بسیاری (نه معدود) از آیات قرآن کریم تکراری است، بعد علتش را جویا گردیم. حال این «بسیاری» در تکرار آیات کجاست؟

قرآن کریم نه کتابی کم محتواست و نه محیط زده. پس از ۱۴۰۰ سال هنوز دانشمندان و محققان از سرتاسر جهان در محتوای آن غور و غوص می‌کنند و مطالب جدیدی می‌آموزند و هنوز در محیط‌های غیر محیط نزول وحی، بیشتر مورد توجه و بهره‌برداری قرار گرفته و می‌گیرد. هنوز هیچ مکتبی نیامده که سخن حقیق قبلاً در قرآن بیان نشده باشد و اصل ابطال سخن باطلش نیز بیان نشده باشد.

قرآن کریم، برای هدایت انسان به سوی رشد و کمال نازل شده است، لذا مخاطبش انسان است. پس در آن از معرفی حقایق عالم هستی بیان شده تا معرفی انسان به خودش و چه باید کردها و چه نباید کردهایش. و البته خیلی‌های دیگر نیز تعریف داده‌اند که اگر درست بود، همان بود که در قرآن به صورت جامعتر بیان شده بود؛ و خیلی‌ها نیز در شئون مختلف چه باید کرد و چه نباید کرد (قانون) وضع کرده‌اند که اگر درست بود، سابقه در احکام الهی دارد و اگر هم نداشت، درست نبوده است.

محیط قرآن کریم، نه محیط جغرافیایی است و نه محیط ملی و قومی و نژادی، و نه محیط زمانی، بلکه محیط انسان است تا وقتی هست. لذا فرمود: این کتابی است که در آن ذکر خودتان است و فرمود برای همه‌ی انسان‌هاست، اگرچه بسیاری به آن علم ندارند.

الف - در قرآن کریم تکرار محتوایی بدان معنا که ضدتبلیغ می‌کنند وجود ندارد، مگر آن که با ظاهرینی مطالعه شود. به عنوان مثال بیشترین آیه تکراری «فَإِيَّاهُ يَرْجُونَ» در سوره‌ی الرحمن می‌باشد که هر کدام به آیه قبل برمی‌گردد و تکرار نمی‌باشد. مثل آن که کسی به تهران بیاید و سیاحت کند و بعد بخواهد آن را برای دیگران تعریف کند. در باب وسعتش بگوید: تهران شهری بزرگ و جزو کلان شهرهاست - در باب جمعیتش بگوید: تهران شهری با جمعیت چند میلیونی است - در مورد موقعیت جغرافیای‌اش بگوید: تهران شهری زیباست که از سه جهت بین دامنه‌های البرز قرار دارد - در مورد هوای آن بگوید: تهران شهری است دارای هوایی بسیار آلوده و ... - حال اگر کسی بگوید که این تکرار است، معلوم می‌شود که درست توجه نکرده است.

پس اگر در بیش از ۳۰ آیه راجع به انسان سخن فرمود و در هر سخن به نکته‌ای اشاره داشت، نمی‌توان گفت که تکراری است.

اگر به تفاسیر مراجعه کنیم، متوجه می‌شویم که حتی آیه‌ی «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» که به عنوان سر فصل، تکرارش در آغاز هر سوره موجه و مقبول است نیز تکراری نیست، بلکه «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - الْحَمْدُ لِلَّهِ...» متفاوت می‌شود با «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - قُلْ هُوَ اللَّهُ...».

ب - اما در عین حال قرآن کریم حاوی تکرار تذکراتی در خصوص برخی از مهمات است، هر چند که در هر تذکر به جلوه‌ای دیگر توجه داده شده است، یا از زاویه‌ی دیگری نگاه کرده است و یا معرفی دیگری انجام داده است. مثل این که مکرر به خالق بودن خدا، ربّ بودن خدا، رازق بودن خدا، سمیع و علیم و حکیم بودن خدا ... - یا حقانیت قیامت، واقع شدن قیامت، بی‌تردید بودن قیامت، هولناکی قیامت ... - یا لجوج بودن انسان، عنود بودن انسان، حیوانیت انسان، آدمیت انسان، جایگاه رفیع انسان و ...، اشاره و تصریح کرده است.

این فرازهایی که به ظاهر تکراری می‌آیند نیز ضمن معرفت‌افزایی، به خاطر فراموشکاری انسان است که از سوئی اهل انس بستن فوری جدید و قطع انس قبلی است و از سوئی دیگر دچار نسیان است که خیلی فوری می‌تواند مانوس قبلی را فراموش کند. لذا بیداری او مستلزم این است که مرتب به او یادآوری شود تا در هیچ حالت و شرایطی دچار فراموشی نگردد.

سوال ۱۲: آیات ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ قیامت از تعیین نر و ماده پس از علقه سخن گفته است. اما در اصل این مطلب اشتباه است چون که جنسیت جنین به محض تشکیل سلول تخم مشخص است. علت این اشتباه چیست؟ (۱۲ اردیبهشت ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

اولین یقین نمایید که اشتباه است و بعد برسید که علتش کدام است؟

این غرور، فخر و تکبر علمی بشر خیلی تماشایی است. چنان به این خُرده علمی که به آن دست یافته می‌بالد که گویی خودش آن علم را ایجاد کرده و سپس با انشای خلقت، آن علم را به عرصه‌ی ظهور رسانده و معلوم کرده است.

حالب و قابل توجه‌تر آن که این بشر، هر مطلب کوچکی را که کشف می‌کند، ضمن فرخناکی گمان می‌کند که یک حربه‌ی بزرگ و هلاک کننده‌ای علیه خدا به دست آورده و زود با آن به جنگ خدا می‌رود و آنچه انبیا آورده‌اند را با همان خُرده علم به باد استهزاء و انتقاد می‌گیرند!

«فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ» (الغافر، ۸۲)

ترجمه: پس چون فرستادگانشان دلایل روشنی برای آنها آوردند آنها به آنچه از دانش در نزدشان بود (علوم مربوط به عقاید فاسده و امور دنیایشان) دل خوش کردند (و معارف انبیا را ترك نمودند) و (سرانجام) آنچه بدان استهزا می‌کردند بر آنها وارد شد و آنان را فراگرفت.

الف - اگر دقت کنید، معمولاً نوع بشر در این حالات، بسیار متکبرانه باد می‌کند و بادکنکی بالا می‌رود و سپس از بالا به همه چیز، حتی خدا و قرآن نگاه می‌کند، و بعد مطلبش را بسیار ملوکانه بیان می‌دارد! اصلاً نمی‌پرسد: که فلان آیه چیست؟ اصلاً به مخیله راه نمی‌دهد که شاید من اصلاً حتی روخوانی آن را هم بلد نیستم؛ بلکه نادانی یا خُرده علم خود را قطعی فرض نموده و از بالا حکم صادر می‌کند که قرآن اشتباه کرده است؛ و پس از صدور این حکم قطعی، می‌پرسد: چرا؟ و آن هم برای دانستن نیست، بلکه برای منکوب کردن است. چرا که اگر اول قبول کردید که قرآن اشتباه کرده - دیگر چرا ندارد؛ اشتباه جایی رخ می‌دهد که فاعل جاهل باشد.

ب - علت این پُز تو خالی بشر به خدا، اولاً نشناختن اوست و ثانیاً یک نوع حس دشمنی برخی با اوست، چنانچه خود در قرآن کریم فرمود: این بشر را از نطفه خلق کردم، حالا آمده و با خودم دشمنی می‌کند.

«خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ» (التَّلْج، ۱۴)

ترجمه: انسان را از نطفه‌ای آفرید و آنگاه او ستیزه‌گری (دشمنی) آشکار است.

ج - و اما در آیاتی که برای اثبات اشتباه قرآن استدلال شده، چنین آمده است:

«أَلَمْ يَكُنْ نُطْفَةً مِّن مَّيِّ يَمْتَنِي» - مگر او (انسان) نطفه‌ای که [در رحم] ریخته می‌شود نبود؛

«ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّى» - سپس خون بسته‌ای شد و [خدایش] شکل داد و درست کرد؛

«فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى» - آن گاه از آن، دو زوج نر و ماده قرار داد.

حال کجای این آیات با اندک یافته‌های علمی بشر سازگاری ندارد. سلول نطفه‌ی مرد (اسپرم) چنان که آیه مطرح کرده هر دو جنس نر و ماده را با خود دارد. جنس ماده آن را کروموزم X و نر آن را کروموزم Y نامیده‌اند. اگر جنس ماده‌ی آن با کروموزم زن ترکیب شود جنین دختر می‌شود و اگر جنس نر آن با کروموزم زن ترکیب شود جنین پسر می‌شود. اما شکل گیری بدن یک انسان به عنوان مذکر یا مؤنث، پس از ورود این نطفه‌ی X یا Y آمیخته شده با کروموزم زن به داخل رحم صورت می‌پذیرد. لذا فرمود از این نطفه (مِنْهُ) که به

داخل رحم رفته بود، زوج مذکر و مؤنث به وجود آوردم. یا به تعبیری دیگر، این نطفه‌های علقه شده را، مذکر و مؤنث قرار دادم. یعنی نطفه‌ی منعقد شده در رحمی، مذکر و نطفه‌ی منعقد شده در رحمی، مؤنث.

می‌دانیم که نه تنها جنسیت، بلکه تمامی قابلیت‌ها و استعدادهای انسان در نطفه (یعنی همان کرروموزم ممزوج و وارد رحم شده) وجود دارد، اما مراحل تحقق و شکل‌گیری دارد. پس از اول معلوم است، با کی شکل گرفت، چگونه شکل گرفت، چقدر طول کشید و ... بسیار متفاوت است. چنانچه می‌دانیم: در هفته‌ی چهارم یک ساک بارداری باید در رحم دیده شود که بین دو تا سه میلی‌متر است و به شکل لکه‌ای سیاه‌رنگ قابل رویت است. در هفته‌ی پنجم این ساک حدود پنج میلی‌متر می‌شود و مشاهده‌ی آن نشانه‌ی یک بارداری طبیعی و درون رحمی است اما نبودن آن می‌تواند نشانه‌ی یک بارداری خارج رحمی باشد. بین هفته‌ی پنجم تا هفتم پل جنینی که در آینده‌ای نزدیک به رویان تبدیل می‌شود، تا حدی شکل گرفته که در سونوگرافی بارداری قابل دیدن است. در این زمان ساک بارداری رشد کرده و تقریباً نیمی از حجم رحم را گرفته است.

www.x-shobhe.com

سوال ۱۴: علائم حتمی ظهور، مطالبی که ۱۰۰ درصد درست هستند را بیان کنید.

(سوم دبیرستان/رفسنجان) (۱۳ اردیبهشت ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

علائمی که صد در صد درست هستند، یعنی علائمی که طبق احادیث معتبر و موثق بیان شده‌اند. همین علائم به «دو دسته‌ی حتمی و غیرحتمی» تقسیم می‌شوند. پس دقت شود که معنای غیرحتمی این نیست که درست نیستند، بلکه یعنی ممکن است پیش از ظهور اتفاق بیافتند و ممکن است اتفاق نیافتند. این دسته از علائم که آنها را غیرحتمی می‌خوانند، ممکن است بنا بر مشیت و اراده‌ی الهی دچار تغییر و تبدیل، تقدّم یا تأخر شوند و یا به عبارت دیگر آنها از جمله امور لوج محو و اثبات به حساب می‌آیند [که وارد بحث آن نمی‌شویم] و ممکن است با تغییر و تبدیل در شرایط آنها و عوض شدن علل رخ دادن آنها به گونه‌ی دیگری پدید آیند یا اصلاً رخ ندهند. اما علائم حتمی پیش از ظهور، علامت‌های پنج‌گانه‌ای هستند که حتماً واقع خواهند شد.

طبق روایات محکم و معتبری که از حضرت صادق (علیه‌السلام) و دیگر ائمه‌ی معصومین (علیهم‌السلام) نقل شده است: «پنج علامت قبل از قیام قائم (علیه‌السلام) است: خروج یمانی و سید خراسانی، سفیانی و دجال، نداکننده‌ای که از آسمان ندا در می‌دهد، فرو رفتن بخشی از لشکر سفیانی در بیداء، کشته شدن نفس زکیه». (کمال الدین، ج ۲، ص ۶۴۹)

الف - خروج یمانی و سید خراسانی:

خروج یمانی، حرکت مردی ایمانی است که جماعتی از شیعیان را به سوی ایشان سوق می‌دهند، برخی به خاطر نام ایشان گفته‌اند، اهل یمن خواهد بود - در مشخصات سید حسنی نیز بیان شده است که از اولاد امام حسن مجتبی (علیه‌السلام) می‌باشد، با جمعی از شیعیان به طرف کوفه می‌رود، از نزدیک بودن ظهور آگاه شده و به سوی مدینه می‌رود و وقتی حضرتش (علیه‌السلام) ظهور می‌نمایند، نزد ایشان رفته و علائم امامت را از ایشان مطالبه می‌کنند و پس از آن به عنوان اولین نفر از مردم عصر ظهور با او بیعت می‌کنند و همراهانش نیز پس از او و به تبعیت او اطمینان کرده و بیعت می‌کنند.

ب - خروج سفیانی:

در مورد سفیانی گفته‌اند که از نسل معاویه لعنة الله علیه است که البته از کنیه‌اش معلوم است. مردی زشت رو و زشت خو و جنایتکار که ظاهراً به مسیحیت روی کرده است.

در کتاب کمال الدین از عبدالله بن منصور نقل شده است که از امام صادق (علیه‌السلام) در مورد نام سفیانی سوال کردم، ایشان فرمودند: «با اسم او چکار داری؟ آنگاه که گنج‌های مناطق پنجگانه‌ی شام «دمشق، حمص، فلسطین، اردن و قنسرین» را به دست آورد، منتظر فرج باشید.»

همچنین در روایت دیگری آمده است: «اولین سرزمینی که ویران می‌شود سرزمین شام است. شامیان در آن زمان زیر سه پرچم مختلف و متنازع با هم به جنگ و درگیری می‌پردازند: پرچم ابقع - پرچم اصهب و پرچم سفیانی. سفیانی و ابقع به هم می‌رسند و نبرد می‌کنند. سفیانی او و همراهانش را به قتل می‌رساند. سفیانی اصهب را نیز به قتل می‌رساند، آنگاه قصد و هدفی جز روی آوردن به سوی عراق ندارد. سپاهیان او از قرقیسا می‌گذرند و در آن نقطه به جنگ می‌پردازند. در آن مکان صد هزار نفر از سرکشان و ستمگران کشته می‌شوند و سفیانی سپاهی را هم به کوفه گسیل می‌کند...» (کتاب الغیبه، ۱۸۷). او بسیار شیعه گش است و اندیشه‌ی ابلیسی دارد [منکر خدا نیست، ولی با خدا دشمنی دارد] و مدام از خدا می‌خواهد که اول به او امکان انتقام از اسلام و مسلمین بدهد و سپس او را به دوزخ ببرد.

ج - صیحه‌ی آسمانی:

بیان شده که «این صیحه دو گونه است؛ یکی صیحه‌ی آسمانی حق طلبانه‌ای است که صاحب آن صیحه و فریاد آسمانی، جبرئیل امین (علیه‌السلام) می‌باشد که فریاد بلند می‌کند: «الحق مع علی و شیعه؛ حق با

علی بن ابیطالب و پیروان اوست.» این ندا را شرق و غرب عالم می شنوند، اما شیطان از آسمان ندا می زند «الحق مع عثمان و شیعه» - حق با عثمان بن عنبسه یعنی همان سفیانی ملعون است».

از چگونگی این ندای آسمانی اطلاعی نیست، چرا که در هر حال صیحه‌ی آسمانی و امر الهی می باشد، اما در احادیث و روایات بیاناتی وجود دارد:

***- امیرالمؤمنین (علیه السلام):** «جبرئیل در صیحه‌ی خویش گوید: ای بندگان خدا! آنچه را که می گویم بشنوید، این مهدی آل محمد است که از مکه قیام می کند، او را اجابت کنید». (خطبه البیان، الزام التائب، ج ۲، ص ۲۰۰)

***- امام صادق (علیه السلام):** «آن را هر قومی به زبان خود خواهد شنید». (بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۰۵)

***- امام صادق (علیه السلام):** «صیحه‌ای که در ماه رمضان شنیده می شود در شب جمعه بیست و سوم این ماه است». (کمال الدین، ج ۲، ص ۶۵۰)

د - فرو رفتن لشکر سفیانی در زمین:

طبق اخبار و روایات، لشکر سفیانی به دو گروه تقسیم شده، یک گروه از شام (سوریه) به طرف کوفه (عراق) می روند و گروه دیگر به طرف سرزمین حجاز می تازند. چند روزی در مدینه به قتل مردم، اعم از زن و مرد و کودک مشغول می شوند، حرم رسول الله (صلوات الله علیه و آله) را تخریب می کنند و سپس عازم مکه می شوند تا آن را نیز تخریب کنند. اما در بین راه مدینه تا مکه، در منطقه‌ای به نام «بیداء»، زمین به امر الهی [همچون قارون و ثروتش] آن لشکر را فرو می برد و طبق برخی از اخبار، خود سفیانی در بیت المقدس به دست حضرت (علیه السلام) کشته می شود.

ه - کشته شدن نفس زکیه:

شهادت نفس زکیه نیز از علائم حتمیه‌ی ظهور می باشد. طبق روایات، این حادثه ۱۵ روز قبل از ظهور اتفاق می افتد و برخی نیز به ۵ روز اشاره کرده اند. در هر حال یعنی بسیار به ظهور نزدیک است. آنچه از روایات استفاده می شود این است که: وی در میان ملت خود، مقام و منزلت والائی دارد؛ و شخصیتی است که در هنگام خروج سفیانی به مدینه می رود و در آنجا مسلمانان را به اتحاد و ترقی اسلام و وحدت و یکپارچگی دعوت می کند و چون لشکریان سفیانی به مدینه رسیدند، او از مدینه به سوی مکه رهسپار می شود و در آنجا ندای وحدت سر می دهد و صدای خود را به مردم دنیا می رساند، و مظلومیت و حقانیت آل محمد (صلی الله علیه و آله) را به جهانیان اعلام می نماید. وی در داخل مسجد الحرام و کنار بیت الله و میان رکن و مقام به شهادت می رسد.

نکته:

اول: بدیهی است که مسلمان و به ویژه هر شیعه‌ای باید علائم حتمیه را کاملاً بشناسد و حتی از علائم غیرحتمیه (که ممکن است به وقوع بپیوندند) و شرایط مردمان در عصر ظهور (که بسیاری از آنها امروزه مشهود است) آگاه باشد؛ اما باید بداند که او پدید آورنده‌ی این علامات نیست، لذا مکلف شده است که به عنوان یک مسلمان و یک منتظر، در جهت مساعد نمودن و زمینه سازی ظهور گام بردارد. از خودسازی شروع کند و سپس در هر کجا و هر شرایطی به صورت متناسب با ایجابها، قیام به قسط و بیدار کردن اطرافیان بنماید.

دوم: هر چند بسیاری از علائم غیرحتمیه امروز رخ داده است و برخی از حوادث تلخ این روزگار، به ویژه حضور غربی‌ها در منطقه و نیز مسلمان کشی، شیعه کشی، علوی کشی، تخریب حرمها و مساجد و ... به شدت گسترش یافته است و از آن جمله شکل گیری منسجم و تشکیلاتی سلفی‌ها و تفکیری‌ها در سوریه و جنایات هولناک و دلخراش آنها با حمایت غربی‌ها و پشتوانه‌ی وهابی‌ها و همچنین قصد عراق و سپس عربستان (سرزمین حجاز) نمودن آنها مشهود است و بسیار شباهت با اخبار وارده در مورد علائم حتمیه دارد، اما در عین حال باید از «مصدق سازی ذهنی و تصویری» برای یمانی، سید خراسانی، دجال، سفیانی و ... به شدت پرهیز شود.

سوال ۱۵: سوره نساء آیه ۴۸: هر آینه خدا گناه کسانی را که به او شرك آورند نمی‌آمرزد، و گناهان دیگر را برای هرکه بخواهد می‌آمرزد ... به عبارت دیگر، صدام حسین، ریگی، بن لادن به خاطر این که مسلمان هستند و شرك نوزیده‌اند علی رغم جنایات‌شان بخشیده خواهند شد، اما گاندی به دلیل این که هندو بود و هندوها به چند خدایی اعتقاد دارند، تا ابد در جهنم خواهد سوخت. این باعث نمی‌شود فکر کنیم پروردگار به بت‌ها حسادت می‌کند؟ (لیسانس عمران) (۱۶ اردیبهشت ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

همیشه برای این که از مطلبی بیرسیم (چه دینی و چه غیردینی)، باید سعی کنیم اولاً در موضوع دقت کنیم و ثانیاً زود در مقابل یک سؤال عقلی و علمی، دو تا شعار احساسی و ژورنالیستی وسط نیاید و موضوع را تغییر دهد. به عنوان مثال به آیهی مورد بحث دقت نمایید، تا بحث را ادامه دهیم:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا» (النساء، ۴۸)

ترجمه: بی تردید خداوند این (گناه) را که برای او شریک قرار داده شود نمی‌آمرزد و غیر آن (یا گناهان فروتر از آن) را برای هر کس که بخواهد (بدون توبه) می‌آمرزد و هر که به خدا شرك ورزد حقا که گناهی بزرگ را افترا بسته است.

الف - از این آیه فهمیده می‌شود که خداوند متعال شرك را یک افترای عظیم به خود قلمداد می‌کند و هرگز نمی‌بخشد، اما گناهان دیگر قابل بخشش است که البته باید شرایط آن بخشش ایجاد شود. حال از کجای این آیه معلوم شد که صدام حسین، ریگی یا بن لادن کافر و مشرک نیستند و به رغم جنایات عدیده بخشیده خواهند شد؟

چه کسی گفته که آنان مشرک نبوده‌اند و چه کسی گفته گناهان غیرمشرکین، هر چه که باشد، حتی آدم کشی و ظلم و خونریزی حتماً بخشیده خواهد شد؟ نه در این آیه چنین آمده و نه در آیات دیگر چنین آمده است.

ب - تردیدی وجود ندارد که امثال اوباما، یا صدام، یا ریگی و ... هم مشرک هستند و هم ظالم. حالا ممکن است کسی مثل گاندی، مشرک باشد، ولی ظالم نباشد.

ج - طبق آیات صریح قرآن کریم، دو انحراف و گناه حتماً بخشوده نخواهد شد که یکی از آنها شرك است و دیگری یأس از رحمت الهی. چرا که بدیهی است مایوس از رحمت، نه هیچ گاه پشیمان می‌شود و نه توبه می‌کند و نه امیدی به بخشش دارد که آن را بخواهد و ... اما اگر قرار باشد که هر گناه دیگری حتماً بخشیده شود، دیگر این همه انبیای الهی نمی‌آمدند و معارف و نیز احکام (چه باید کردها و چه نباید کردها) الهی را ابلاغ نمی‌کردند.

پس این همه آیات کریمه در خصوص معاد، با ذکر این که حتی مثقال عمل خیر و یا شر دیده می‌شود و حتی به اندازه‌ی نخ خرمایی به کسی ظلم نمی‌شود و نه تنها کافرین و مشرکین و منافقین، بلکه مستکبرین و ظالمین نیز به جهنم می‌روند و البته در آن «خلود» می‌یابند، چیست؟ لذا قطعاً عذاب کسی که هم مشرک است، هم ظالم است، هم جنایتکار است، هم اسلام به او ابلاغ شده است و نپذیرفته است، هم به دروغ و نفاق و برای فریب مردم خود را مسلمان معرفی کرده و... به مراتب بیشتر از مشرکی است که آن جرائم دیگر را مرتکب نگردیده است و نزد خدا و ملائک و جمیع انسان‌ها ملعون (طرد شده از رحمت الهی) هستند:

«كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ * أُولَٰئِكَ جَزَاءُهُمْ أَنْ عَلَيهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ * خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ» (آل عمران، ۸۶ تا ۸۸)

ترجمه: چگونه خدا قومی را هدایت کند که بعد از ایمان و گواهی به حقانیت رسول و آمدن نشانه‌های روشن برای آنها، کافر شدند؟ و خداوند قوم ستمکار را هدایت نمی‌کند * آنان سزایشان این است که لعنت خدا و فرشتگان و مردم، همگی بر آنهاست * جاودانه در آن بمانند و نه عذاب از آنها کاسته شود و نه مهلت داده می‌شوند.

توضیح:

«كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ - چگونه خدا هدایت کند...»، یعنی چگونه هدایت شوند، در حالی که تمامی راه‌های هدایت را به روی خود مسدود کرده‌اند. پس خدا هم هدایتشان نمی‌کند.

د - اما مطلب گمان «حسادت به بت‌ها» در مورد خداوند سبحان: باید بدانیم که این گمان ناشی از ضعف شناخت در مورد خداوند متعال است. بدیهی است که «حسد» از جهل، ضعف، ناتوانی و نقص است و اگر این صفات به موجودی راه یابد، معلوم است که اصلاً او خدا نیست؛ نه این که خدایی باشد، اما [العیاذ باللّٰه] حسد هم بکند. وانگهی مگر بت‌ها و بت‌پرستان در مقابل خدا وجودی مستقل دارند که مثلاً زورش به آنها نرسد و حسادت کند؟! بدیهی است که هر موقع مشیت الهی اقتضا کند، هر چه بت هست را نابود می‌کند و هر چه بت‌پرست وجود دارد را به هلاکت می‌رساند، نه کثرت آنان اثری بر اراده و قدرت الهی می‌گذارد و نه آن که از نتیجه‌ی نابود کردن آنان واهمه‌ای دارد:

«فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُم بِذَنبِهِمْ فَسَوَّاهَا * وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا» (الشمس، ۱۴ و ۱۵)

ترجمه: ولی (قوم ثمود) او (پیامبرشان) را تکذیب نمودند و ناقه را پی کردند، پس خدا آنها را به گناهانشان بگرفت و با خاک یکسانشان کرد * و از عاقبت آن کار (هم از کسی) بیم ندارد.

پس هیچ گاه نباید صفاتی که مخصوص مخلوقات است را به خداوند متعال نسبت داد، آن صفاتی که انسان آنها را برای نوع خود ضعف می‌شمارد؛ این خود از مصادیق افترا بستن به خدا و شرک است.

«سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ» (الصافات، ۱۸۰)

ترجمه: منزّه است پروردگار تو، صاحب عزت و بزرگی، از آنچه وصف می‌کنند.

سوال ۱۶: برخی از آیات قرآن کریم، نشان از عذاب‌هایی دارد که کل منطقه را ویران کرده است. سؤال این است که آیا این عذاب بر کودکان هم وارد شده؟ مثلاً اشخاص بی‌گناهی که در آن شهر بوده‌اند؟

(۱۸ اردیبهشت ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

ابتدا باید به چگونگی شناخت خود از خداوند متعال توجه کنیم که خود یک پاسخ اجمالی، ولی قطعی به این گونه سؤالات و شبهاتی می‌باشد که ممکن است به ذهن خطور نماید؟

به عنوان مثال از خود پرسیم: آیا خدایی که اسلام معرفی نموده و من شناخته‌ام، به کسی ظلم می‌کند؟ آیا اساساً هیچ گونه ظلمی از خداوند متعال صادر می‌گردد؟ آیا خداوند علیم، حکیم، قادر، متعال، رحمان و رحیم، نیازی دارد که در رفع آن محتاج ظلم باشد؟ یا آن که خداوند متعال چون هستی و کمال محض است، خیر محض می‌باشد، لذا هیچ گونه نقص، عیب و نیستی به او راه ندارد. او منزه (سبحان) است و هیچ گونه شرّ و ظلمی از او صادر نمی‌گردد؟

پس از این بازنگری کلی در خداشناسی خود، و نیز درک معنای عدل (قرار دادن هر چیزی در جای خودش) و همچنین درک معنای ظلم که نقطه‌ی مقابل عدل است، می‌توانیم به معرفی خدا از خود و خیر یا عذابش در قرآن کریم توجه کنیم.

*** -** پس اگر فرمود: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» - (یونس، ۴۴) - خدا به هیچ وجه به مردم ستم نمی‌کند لیکن مردم خود بر خویشان ستم می‌کنند.»

*** -** یا فرمود: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِنْ تَكَ حَسَنَةً يُّضَاعِفْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا» - (النساء، ۴۰) - در حقیقت خدا هموزن ذره‌ای ستم نمی‌کند و اگر [آن ذره کار] نیکی باشد دو چندانش می‌کند و از نزد خویش پاداشی بزرگ می‌بخشد.»

*** -** یا فرمود: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنْفُسَهُمْ بَلِ اللَّهُ يُزَكِّي مَن يَشَاءُ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا» - (النساء، ۴۹) - آیا به کسانی که خویشان را پاک می‌شمارند ننگریسته‌ای؟ [چنین نیست] بلکه خداست که هر که را بخواهد پاک می‌گرداند و به قدر نخ روی هسته خرماپی ستم نمی‌بینند.»

آن وقت، گنجینه‌ی عقلمان به نور علم و وحی نیز منور می‌شود و مطمئن می‌شویم که به هیچ مقدار ظلمی از خداوند متعال صادر نمی‌گردد و عدلش نیز به همراه کرشم می‌باشد.

در خصوص عذاب‌های نازل شده بر اقوام نیز وقتی می‌خوانیم:

«أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا الْأَرْضَ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِن كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» (الزّوم، ۹)

ترجمه: آیا در زمین نگریده‌اند تا ببینند فرجام کسانی که پیش از آنان بودند چگونه بوده است آنها بس نیرومندتر از ایشان بودند و زمین را زیر و رو کردند و بیش از آنچه آن‌ها آبادش کردند آن را آباد ساختند و پیامبرانشان دلایل آشکار برایشان آوردند بنابراین خدا بر آن نبود که بر ایشان ستم کند لیکن خودشان بر خود ستم می‌کردند.

متوجه می‌شویم که حتی در آن عذاب‌ها نیز به کسی ظلم نشده است.

الف - متأسفانه شناخت ما مسلمانان از مقوله‌هایی چون رحمت و عذاب الهی، چه در دنیا و چه در آخرت، بسیار اندک و گاهی محدود به شنیده‌ها و در بسیاری از موارد غلط است. به عنوان مثال: اغلب گمان دارند که هر گونه حادثه‌ی طبیعی، مثل طوفان، سیل، زلزله، صاعقه و ...، که غالباً تر و خشک را می‌سوزاند و کودک و بزرگسال را هلاک می‌کند، حتماً عذاب الهی است.

در صورتی که اصلاً چنین نیست، بلکه فعل و انفعالات طبیعی زمین و آسمان است؛ برای خیلی‌ها سود دارد، برای برخی ضرر دارد، برای برخی خیر می‌شود و چه بسا برای برخی عذاب نیز باشد.

از این رو به این گونه حوادث طبیعی، بلا و امتحان گفته می‌شود و نه عذاب الهی. لذا هر چند ممکن است برای برخی عذاب الهی باشد، ولی معنایش این نیست که هر کس در این حادثه از دنیا رفت، لابد معذب به عذاب الهی شده است، هر چند کودک دو ساله.

مهم:

باید توجه داشت که کشته شدن یک کودک دو ساله در حوادث طبیعی، در نظر ما بسیار تلخ و ناگوار است و چه بسا آن را عذاب قلمداد کنیم، اما در منظر الهی که جان می‌دهد و جان می‌گیرد و همه مخلوق او هستند، هر مرگی به خاطر عذاب نمی‌باشد و چه بسا برای متوفی رحمت مضاعف نیز باشد. مضافاً بر این که گاه مرگ یک کودک (به هر دلیلی) برای خودش عذاب نیست، بلکه برای بازماندگان عذاب و امتحان است.

ب - اما گاه به دلیل کفر و ظلم عذاب الهی نازل می‌شود، هر چند که ممکن است ظاهری شبیه همین حوادث طبیعی داشته باشد، مثل طوفان نوح، یا بادهای صرصر، یا زلزله‌ی قوم لوط یا ... - اما در آیات قرآن کریم می‌خوانیم که هر گاه عذاب نازل شد، عده‌ای را فراگرفت و عده‌ای دیگر را فرانگرفت. به عنوان مثال: طوفان حضرت نوح (علیه‌السلام)، او و تابعینش را فرانگرفت - شکافته شدن دریا، موسی (ع) و تابعینش را نجات داد، اما فرعون و سپاهیان‌ش را غرق کرد - حضرت لوط (ع) و برخی از خانواده‌اش (به غیر از همسر و یک فرزند) مشمول آن عذاب عمومی نشدند - در زمان حضرت موسی (ع) رود نیل و تمامی آب‌ها مبدل به خون شد، اما هر گاه اصحاب ایشان آب برمی‌داشتند، برای آنان آب بود و

ج - عذاب (هر چند عمومی باشد) فقط سیل و زلزله و طوفان نمی‌باشد. چنانچه سلطه‌ی حکام جور، به خاطر بد عمل کردن مردم، عذاب نامیده شده است - همچنین «استدراج» یعنی عذاب تدریجی، سختترین عذاب‌ها قلمداد شده است، یعنی شخصی یا قومی در غفلت به سر می‌برند، اما خودشان نیز نمی‌فهمند که مسیر هلاکت را می‌روند، تا چاره‌ای اندیشیده و بازگردند.

د - گناه نیز فقط کفر، شرک، نفاق، زنا، لواط یا قتل عام مردم نمی‌باشد. گاه ممکن است قوم ظالمی مشمول یکی از انواع عذاب گردد، اما عذاب، فرد یا افراد مؤمن آن قوم را نیز شامل گردد، چرا که سکوت و همراهی آنان خود نیز گناهی بوده که آنها را مشمول عذاب کرده است.

گاهی ظلم یا نتیجه‌ی ظلم گناه‌کاران بالغ، بی‌گناهان و کودکان را نیز شامل می‌گردد، مثل این که امریکا بمب می‌اندازد و عده‌ی کثیری از زن و کودک کشته می‌شوند؛ در اینجا آن بی‌گناهان، مشمول عذاب نشده‌اند، بلکه مظلوم ظلم ظالمین واقع شده‌اند.

سوال ۱۷: قرآن کافران را دعوت به تحدی نموده و می‌فرماید اگر می‌توانید یک آیه مثل قرآن بیاورید. آیا نمی‌توانند یک آیه مثل (الم) بیاورند مثل الف جیم دال (اجد)؟ (۱۹ اردیبهشت ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

اگرچه نفرموده است که یک آیه بیاورید، بلکه فرموده است ده سوره و اگر نمی‌توانید یک سوره بیاورید؛ اما تردیدی نیست که بشر حتی نمی‌تواند یک آیه بیاورد، چرا که اگر بتواند یک آیه بیاورد، آیات دیگر را نیز می‌تواند بیاورد تا یک سوره یا سور تشکیل شود.

دقت شود که خداوند متعال نه تنها به بشر نفرمود که شما کُر، کور و لال هستید، بلکه فرمود به شما چشم و گوش برای دریافت و قلب برای فهم داده‌ام و افزود به شما علم بیان داده‌ام تا بتوانید علوم را تبیین کنید (عَلَّمَهُ الْبَيَانَ) و آنچه نمی‌دانستید را به شما تعلیم دادم (عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ) و فرمود عقل دادم و بسیار نکوهش نمود از آنان که تعقل و تفکر نمی‌کنند و بسیار تأکید بر تعلیم و تعلّم نمود و خلاصه فرمود اصلاً پیامبران را فرستادم تا ضمن تزکیه‌ی شما، نشانه‌های الهی را برای شما بخوانند و کتاب و حکمت را به شما تعلیم دهند.

پس بی‌تردید معنای تحدی این نیست که دیگران کُر و کور و لال و بی‌سواد هستند، که اگر چنین بود، لابد هیچ یک از پیام‌های الهی را نیز دریافت و درک نمی‌نمودند و این همه سفارش به «قول احسن» و تعلیم و موعظه و پند دیگران نمی‌نمود.

الف - وقتی می‌فرماید ده یا یک سوره مثل قرآن بیاورید؛ اولین شاخصه‌ی مثل قرآن این است که «از جانب خدای تعالی = وحی» باشد و اگر خدای دیگری مفروض داشته‌اند، از جانب او باشد. یا اگر به ظاهر خدایی قائل نیستند و مثلاً می‌گویند: «همه چیز مادی است»، ماده خود گویای حقایق عالم هستی باشد و کتابی جهت علم و سعادت بشر تبیین و تدوین و نازل کند.

«وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (البقره، ۲۳)

ترجمه: و اگر در آنچه بر بنده‌ی خویش نازل کرده‌ایم شك دارید، سوره‌ای مانند آن بیاورید و شاهدان (از دانشمندان تا دلایل عقلی و علمی و مستندات) خود را غیر از خدا فراخوانید اگر راست می‌گویید.

ب - وقتی قرآن کریم کتابی است حاوی تعریف و بیان حقایق عالم هستی «از خدا تا خدا» - از «اول تا آخر» - از آغاز حیات بشر تا مقصد نهایی و عاقبت او در حالات مختلف و... که در یک جمله به آن جهان‌بینی گفته می‌شود. از سوی دیگر حاوی «قوانین = احکام» الهی است، یعنی چه باید کردها و چه نباید کردهای منطبق با آن جهان‌بینی. پس سخن از غیب و شهود دارد و نقشه‌ی راهی ارائه می‌دهد که منطبق با آن حقایق غیب و شهود در عالم هستی است؛ حال کسی می‌تواند مثل آن را بیاورد. در حالی که بشر هنوز ظاهر خود و سایر مخلوقات را نشناخته است، چه رسد به حقیقت همه‌ی اجزای عالم هستی.

مثل آن، یعنی همین حقیقت و شاکله را داشته باشد، اما خلاف آن باشد، چیز دیگری باشد، از حقیقت دیگری که مغایر و متضاد است پرده بردارد. چرا که سخن دیگران به ادبیات‌ها یا زبان‌های متفاوت، اگر منطبق با قرآن باشد، که همان کلام وحی است. حال چه آن را پیامبر اکرم یا امیرالمؤمنین یا فاطمه زهرا و معصومین علیهم السلام به کلام‌های دیگر فرموده باشند و چه دانشمندان یا مفسرین یا شعرا و هنرمندان بگویند.

به عنوان مثال: اگر قرآن کریم امر به اخلاص نمود «مخلصین له الدین»، حضرت علی (علیه‌السلام) نیز نه تنها اخلاص را تبیین و تشریح کرد، بلکه خود اسوه‌ی عملی آن شد و شاعر نیز گفت: «از علی آموز اخلاص عمل»، این‌ها همه یک حرف است که به همان کلام وحی برمی‌گردد. پس اگر می‌توانند چیز دیگری بیاورند که تا کنون نتوانستند و تا آخر نیز نمی‌توانند، چون حقایق عالم هستی همین است و به میل کسی تغییر نمی‌کند. (مثلاً بگویند که خیر ارزش حقیقی با اخلاص نیست، بلکه با شرک است و فایده هم در همان است - یا بگویند کثرت‌گرایی بهتر از وحدت‌گرایی است و ...)

حروف مقطعه:

البته بشر نمی‌تواند حروف مقطعه‌ای نیز مثل قرآن بیاورد. نه این که بلد نیست مانند «الم» یا «حم»، او هم بگوید: «الف جیم»، حروف زبان چینی نزدیک به سه هزار حرف است، پس ترکیبات بیشتری از حروف عربی می‌توان داد.

پس بر این که بشر نه تنها می‌تواند «الف جیم» یا «الف ی» بگوید، بلکه اساساً در بیان و تکرار حرف مفت استاد است، تا آنجا که خدایش در مورد او می‌فرماید:

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ»
(لقمان، ۶)

ترجمه: و برخی از مردم کسانی‌اند که سخن بیهوده را می‌خرند (داد و ستد می‌کنند) تا [مردم را] بی‌هیچ دانشی از راه خدا گمراه کنند و آیات الهی را به ریشخند گیرند برای آنان عذابی خوار کننده خواهد بود.

اما اگر قرار باشد که حرف و سخن علمی و حکیمانه باشد، می‌بینیم که به ویژه بشر امروز به نقش حروف مقطعه، بیش از پیش پی برده است و چه در علم پزشکی، چه در علم ارتباطات، چه در علوم کامپیوتری و ... از آن استفاده می‌کند. مثل: BBC - CNN - SMS - E-mail - PC - DNA یا ده‌ها هزار واژه‌ی دیگر که در قالب حروف مقطعه بیان می‌شود.

حروف مقطع قرآن کریم نیز سراسر علم است و اگر گفتند که رمز و راز است، یعنی علوم پیچیده شده‌ای است که هر کسی به آن دسترسی نمی‌یابد. لذا امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) فرمود که من نقطه‌ی زیر باء بسم الله الرحمن الرحیم هستم - منم حوامیم (حم‌های قرآن) - منم طه و منم یس (یاسین).

حال بشر کجا می‌تواند که امیرالمؤمنینی خلق کند و یا اصلاً کجا می‌تواند او را بشناسد که بخواهد چنین علمی را در قالب حروف مقطعه بیان نماید و یا مثل آن را بیاورد و در قالب حروف مقطعه بیان و تعلیمش نماید.

ج - باید دقت شود که فرموده‌اند تحدی با قرآن، نفرموده‌اند تحدی حروف یا جملات یا ادبیات‌ها با یکدیگر. یعنی بحث یک جنگ ادبی یا بازی با حروف و الفاظ و واژگان نیست، بلکه به کارگیری حروف، کلمات، واژگان، معانی و مفاهیم و ترکیب آنها برای پدید آمدن یک جمله و ترتیب جملات برای بیان حقایق و قوانین منطبق با آن است.

قرآن کریم، تجلی علم و حکمت الهی است، پس کسی می‌تواند مثل آن را بیاورد که چنان علم، حکمت و قدرتی داشته باشد. لذا فرمود اگر همه‌ی اندیشمندان و توان‌های علمی خود را نیز جمع کنید، نمی‌شود و ممکن نیست، چرا که همگان خود تجلی علم او هستند.

سوال ۱۸: مگر نه اینکه در قرآن بیان شده که ما قرآن را با بیانی ساده نازل کردیم تا همگان بفهمند؛ پس چرا برای درک کامل این کتاب مقدس به این همه تفسیر نیازمندیم و این که گاه از آیاتی که ظاهراً معنای واضحی دارند بعضی تفسیرها مطالبی می‌نویسند که من ۱۰۰ سال هم به ذهنم نمی‌رسد. پس این چه متن ساده‌ایست؟ (۲۳ اردیبهشت ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

برای فراگیری الفبای فارسی نیز نیازمند به معلم و تفسیر و تصویر و مشق و توضیح و ... هستیم، چه رسد به یک کتاب علمی جامع و چه رسد به کلام الله مجید. یک بیت شعر یا یک غزل ادیبانه و حکیمانه نیز قرن‌ها مورد تفسیر قرار می‌گیرد، یا همچنین یک رمان. حتی وقتی همسر یا دوستی برای طرفش نامه‌ای چند خطی بنویسد، وی آن را خط به خط و فراز به فراز تفسیر می‌کند، اما به قرآن کریم که می‌رسد، می‌گویند: اگر گفته ساده است، پس چه نیازی به تفسیر دارد؟

بله، البته که خداوند کریم قرآن کریم را برای همگان سهل و آسان قرار داد. آیه‌ی ذیل چهار بار در قرآن کریم تکرار شده است که البته هر بار به بُعدی اشاره دارد:

«وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ» (القم، ۱۷)

ترجمه: و قطعاً قرآن را برای پندآموزی آسان کرده‌ایم، پس آیا پندگیرنده‌ای هست؟

اما معنای آسان قرار دادن این نیست که بیانی ساده است و فاقد مفاهیم بلند و ژرف است و اول و آخرش همان است که هر کسی از ظاهرش می‌فهمد. هر چند که حتی فهم ظاهر نیز درجات دارد. دقت شود که نه تنها قرآن کریم، بلکه هر کلامی ظاهری و باطنی دارد و هر چقدر علیمانه‌تر و حکیمانه‌تر باشد، بواطن بیشتری دارد، چنانچه پیامبر اکرم (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) فرمودند: قرآن ظاهری دارد و باطنی و باطنش نیز باطنی دارد و ... - مثل اقیانوس یا آسمان، که هم ظاهرش قابل فهم و بهره‌وری است و هم اعماق یا اوج بی‌انتهای دارد که هر کس به اندازه‌ی فهم، شعور، علم و ذوقش می‌تواند در آن سیر کند. و قرآن کریم، احسن و اکمل کلام‌هاست، چون «کلام الله» است.

الف - وقتی به فارسی می‌گویید: «من تو را دوست دارم»، جمله‌ی بسیار ساده و روشنی است که هر شنونده‌ای معنا و مفهوم اولیه و ظاهری آن را می‌فهمد. اما یکی اقدام به تفسیر می‌کند و شروع می‌کند به تشریح این که «من» کیست؟ آیا جسم است، آیا روح است؟ آیا قلب و جان است و...؟ سپس می‌پردازد به این که دوست داشتن یعنی چه و مراتب آن چگونه است و سپس در خصوص رابطه‌ی عمیق انسان با «دوست داشتن» تفسیر می‌کند و ناگهان مخاطب متوجه می‌شود که همین جمله‌ی ساده‌ی «من تو را دوست دارم»، چه بواطن و اعماقی داشته که به ذهن او خطور هم نکرده است.

ب - قرآن کریم نیز همین طور است. مثال را از سوره‌ی حمد بیاوریم، چون تمامی مسلمانان جهان از هر ملیت و به هر زبانی که باشند، با آیات آن آشنایی دارند، چرا که دست کم روزی ده بار این سوره را در نمازهای یومیه و واجب خود قرائت می‌کنند.

ب/۱: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» - معنایش روشن است و همگان می‌فهمند: «حمد مخصوص خداست که پروردگار عالمیان است». حال یکی در این آیه تأمل و تفکر می‌نماید که «حمد» یعنی چه و فرقی با «شکر» چیست؟ چرا شکر و تشکر نسبت به بندگان نیز جایز است، اما حمد مخصوص خداست؟ چرا برای اشاره به خداوند متعال اسم «ربّ» را پس از «الله» آورده است و مثلاً نفرموده است: «الحمد لله مالک العالمین»؟ و سپس این تحقیقات را با تأسی به بیانات اهل عصمت^(ع) و هم چنین ادبیات و ...، تشریح و بیان می‌کند که به آن می‌گویند تفسیر یا شرح و ...

ب/۲: معنای «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» - ما را به راه مستقیم هدایت فرما؛ اگرچه برای همگان ساده و قابل فهم است، اما ساده و آسان بودن، دلیل آن نیست که هیچ عمقی برای اهل علم، حکمت و بصیرت نداشته باشد. لذا یکی به مقوله‌ی هدایت که مخصوص الله جل جلاله است می‌پردازد؟ سپس به معنای

«صراط» و تفاوتش با «سبیل» که هر دو در قرآن کریم آمده است توجه می‌کند که به تعبیری سبیل، راه است و صراط، بزرگراه. بعد توجه می‌کند که چرا در قرآن سبیل را «سبیل الله» می‌فرماید، اما به «صراط» که می‌رسد به اشخاص استناد می‌کند و می‌گوید: «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ»، بعد در قرآن کریم سیر می‌کند که «أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» چه کسانی هستند و می‌فهمد که آنها انبیا، صدیقین، شهدا و صالحین هستند که او نیز باید در بزرگراه آنان وارد شود:

«وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا» (النساء، ۶۹)

ترجمه: و کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند در زمره‌ی کسانی خواهند بود که خدا ایشان را گرامی داشته [یعنی] با پیامبران و راستان و شهیدان و شایستگانند و آنان چه نیکو همدمانند.

ج - قرآن از همین حروف الفبای عربی تشکیل شده است، پس قرائتش برای همه ساده و ممکن است. از همین کلمات و جملات معمول در محاوره تشکیل شده است، پس فهم ظاهرش نیز ساده است، اما این سادگی به مثابه [العیاذ بالله] بی‌محتوایی نمی‌باشد.

د - خداوند متعال فرمود که قرآن را برای پندآموزی ساده کردیم. بله بسیار ساده و روشن می‌فرماید «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ»، اما به همان سادگی و وضوح نیز می‌فرماید که همه چیز در آن بیان شده است و برای هر کس که تسلیم و مسلمان شود، هدایت و رحمت است «وَوَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ» و به همان سادگی و قابل فهم عموم می‌فرماید: همگان عمق این تبیان همه چیز و هدایت و رحمت را درک نمی‌کنند، پس باید به «راسخون فی العلم» مراجعه نمایند و به همان سادگی می‌فرماید که قرآن را به تنهایی نفرستادیم، بلکه رسول را فرستادیم و کتاب و میزان را به همراهش نازل کردیم. یعنی کسی نگوید که کتاب کافیست، بلکه نبی است که تزکیه نفس و تعلیم کتاب می‌کند و میزان نیز الگوی عینی آن است. به همان سادگی می‌گوید که اجر رسالت، «مودت اهل بیت (علیهم‌السلام)» می‌باشد و... اما خود این مفاهیم بسیار ژرف هستند که فهمش تعلیم و تفسیر و تشریح می‌خواهد. لذا برایش معلم قرار داده‌اند.

از این رو به همان سادگی می‌فرماید که بله قرآن برای پندآموزی ساده است، اما برای تعلیمش و بیان اهداف، مقاصد و مفاهیم بلندش، انبیا را فرستادم و کتاب را به آنها نازل کردم، چون همگان ظرفیت دریافت تمام آن را ندارند و افزود که این انبیا برای تزکیه، تلاوت آیات و همچنین تعلیم کتاب و حکمت ارسال شده‌اند. خب اگر معنای راحت بودن، ساده و سطحی بود که دیگر نبی لازم نداشت. قرآن کریم کلام الله، تجلی الله در کلام و کتاب هدایت بشر است، پس آیا می‌تواند به آن معنا و مفهومی که از راحتی و آسانی فرض می‌شود، سطحی باشد؟! یا همگان بتوانند با در دست گرفتن یک جلد کلام الله مجید و یک روخوانی، همه‌ی ظاهر و بواطن آن را درک کنند و بگویند: «کتاب خدا برای ما کافیست؟!»

«هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (الجمعة، ۲)

ترجمه: اوست آن کس که در میان بی‌سوادان فرستاده‌ای از خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد و [آنان] قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

قرآن کریم با زبانی ساده و همه فهم، می‌فرماید که ظاهر این کتاب برای همه قابل فهم است و در همین ظاهر بیان داشته‌ام که از الله، رسول و اولی‌الامر اطاعت کنید.

مرتبط:

با استناد به آیه « وَ لَقَدْ بَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ » که چهار بار در قرآن تکرار شده است می‌گویند: خداوند خود فهم قرآن را برای همگان آسان کرده و نیازی به تفسیر و مفسر نیست.

سوال ۱۹: رابطه حدیث «هذا كتابُ الله الصامتِ وَأَنَا كِتَابُ اللَّهِ الناطقِ - این کتاب خاموش و من کتاب ناطقم» با آیه «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» چیست؟ (تأسیسات/...) (۲۷ اردیبهشت ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

ابتدا دقت داشته باشید که از آسمان چیزی به شکل کتاب امروزی ما، یعنی چندین صفحه بین دو جلد نازل نگردیده است؛ پس وقتی خداوند متعال در قرآن کریم از «کتاب» سخن می‌گوید، منظور شکل و جسم کتاب نمی‌باشد. چنانچه وقتی از کلمه سخن می‌گوید و می‌فرماید که حضرت ابراهیم (علیه السلام) را به «کلمات» آزمایش کردیم و سپس به او امامت را دادیم، منظور این نیست که به ایشان چند کلمه‌ی متشکل از چند حرف به صورت دیکته یا انشاء داده شده است.

در یک جمله، «کتاب» همان تجلی علم، اراده، مشیت، قدرت و هدایت الهی است که در لوح محفوظ ثبت گردیده و در قلم صنّع الهی به شکل خلقت تمامی عالم هستی با درجات متفاوتش ظهور یافته و به صورت وحی به قلب پیامبر اکرم (صلوات الله علیه وآله) نازل گردیده و سپس نزول به کلمات و اصوات یافته و به دیگران ابلاغ و بیان شده است.

الف - پس اگر فرمود این کتاب خاموش (صامت) است و من کتاب ناطق می‌باشم، یعنی روح و تجسم عینی قرآن کریم من هستم. یعنی اگر تمام عالم خلقت به کتابت درآید، می‌شود قرآن کریم و اگر تمام قرآن که برای هدایت بشر آمده است، در یک انسان متجلی گردد، می‌شود انسان کامل که همان معصومین (علیهم السلام) هستند. قرآن کریم شرح عالم است و انسان کامل تجلی عینی قرآن کریم (عالم) می‌باشد:

«لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (الأنبياء، ۱۰)

ترجمه: در حقیقت ما کتابی به سوی شما نازل کردیم که یاد شما در آن است آیا نمی‌اندیشید؟

ب - همین بیان حاکی از آن است که انسان نمی‌تواند بگوید: «کتاب خدا برای ما کافست» و گمان نماید که نیازی به پیامبر، امام، راسخون فی العلم و قرآن ناطق ندارد و با اکتفا به روخوانی این کتاب، می‌تواند همه‌ی عمق معارف و مفاهیم آن را درک کند و یا احکام را استنباط و استخراج نماید و...، بلکه قرآن کریم معلم می‌خواهد و هدایت رهبر می‌خواهد. در قاموس هدایت الهی، انسان‌ها سر خود با چند صفحه کاغذ مسطور رها نشده‌اند. لذا در قرآن کریم نیز ضمن تأکیدهای فراوان به ضرورت اطاعت و تبعیت از رسول اکرم و اولی الامر (امامان) صلوات الله علیهم اجمعین، تصریح شده است که قرآن به تنهایی نازل نگردیده که به تنهایی برای علم، آگاهی، بصیرت، تهذیب و هدایت کفایت نماید، بلکه اصالت با رسول (ص) می‌باشد که قرآن و میزان به همراه او نازل شده است:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ...» (الحديد، ۲۵)

ترجمه: به راستی [ما] پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آن‌ها کتاب و ترازو را فرود آوردیم تا مردم به انصاف برخیزند ...

چنانچه فرمود: انبیا را فرستادم تا شما را تهذیب کنند، آیات من را برایتان بخوانند (ابلاغ و تفهیم کنند) و کتاب و حکمت را به شما تعلیم دهند. (الجمعة، ۲)

ج - کتاب الهی، برای هدایت همگان نازل شده است؛ پس اگر فرمود: «متقین را هدایت می‌کند» یا فرمود: «برای مؤمنین شفا و رحمت است، اما برای ظالمین جز بر خسرا نشان نمی‌افزاید» و ...، یعنی به غیر از متقی به آن رجوع نمی‌کند تا هدایت شود و به غیر از مؤمن از آن بهره نمی‌گیرد تا امراض قلبی و نفسی‌اش شفا یابد. مثل این که ما بگوییم: «این مدرسه برای محصلین است»، خوب مدرسه برای همه است، اما جز محصل و جویای علم کسی به مدرسه نمی‌رود و هر کس نیز به قصد دیگری مدرسه رود، خودش ضرر می‌کند.

د - بیان شد که «امام = انسان کامل»، همان قرآن حیّ و ناطق است. پس او نیز برای هدایت همگان آمده است، اما مانند قرآن کریم، به جز متقین و به جز مؤمنین از او بهره‌مند نمی‌شوند و درست مانند قرآن کریم، سبب افزایش خسران ظالمین نیز می‌شوند.

حضرت موسی (علیه‌السلام)، در مجلس فرعون، سحر جادوگران را باطل می‌کند. ساحران چون برخورد متقیانه داشتند، یعنی ایمان نداشتند، اما واقعاً گمان می‌کردند که او جادوگر است، با دیدن این معجزه ایمان آوردند؛ اما همین حادثه، بر کفر، ظلم و خسران فرعون افزود.

پیامبران، کتب الهی (وحی)، امامان، علما، فقها، دانشمندان و حتی مؤمنین و مؤمنات نیز همین‌طور هستند. عده‌ای با دیدن و حشر و نشر با آن‌ها بهره می‌برند، اما وجود آن‌ها بر لجاجت و عناد و ظلم عده‌ای می‌افزاید. لذا یک عده در کنار (یا در مکتب) امیرالمؤمنین (علیه‌السلام)، کمیل و ابوذر می‌شوند و یک عده‌ی دیگر در برخورد با آن حضرت خوارچ و ابن ملجم می‌شوند. حتی یک عده از گناهکاران با شناخت و توجه به امام معصوم^(ع)، حرّ می‌شوند، یک عده‌ی دیگر یزید و شمر می‌شوند. چنانچه با دیدن مؤمنین و مؤمنات، با دیدن مردان و زنان عالم، متقی و مؤمن، با دیدن علما و فقها، با دیدن مجاهدین راه اسلام، با دیدن شهدا و ایثارگران، با دیدن دختران و پسران با تقوا، بر هدایتشان افزوده می‌شود، اما بر عناد و لجاجت و حرص یک عده با دیدن این‌ها افزوده می‌شود.

جدید:

یادداشت سردبیر: واکاوی محبت و شناختمان نسبت به حضرت زینب کبری (علیها‌السلام)

نکته‌ها (به قلم شما): رزم میلاد حضرت امیرالمؤمنین، علی (علیه‌السلام) در داخل کعبه

سوال ۲۰: حضرت امام خمینی در جایی فرموده‌اند جمله «کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا» حدیث است. اهل فن می‌گویند این جمله حدیث نیست. همین بهانه دست معاندان و دشمنان داده تا به امام حمله کنند. آیا این جمله حدیث است؟ حدیث بودن يك جمله از کجا مشخص می‌شود؟ (۲۷ اردیبهشت ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

ابتدا مهم است بدانیم که این «اهل فن»، کیانند و اهل چه فتنی هستند؟ اهل فن حدیث (محدث و فقیه) هستند، یا اهل فن ایجاد شک، شبهه، اعوجاج و انحراف، یا اهل فن ضدتبلیغ علیه امام^(ع)، انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی ایران و اساساً اسلام ناب محمدی (صلوات الله علیه و آله)؟ به ویژه در حوزه علمی فیس بوک (چنانچه در منبع شبهه ذکر نمودید). فضاهای مجازی چون فیس بوک، برای خودش آیات عظام، فقها و محدثینی دارد که هیچ نیازی به تحصیل، تفکر، تعقل، وجدان، اسلام‌شناسی، تهذیب و تقوا ندارند.

جمله‌ی حضرت امام خمینی^(ع) به شرح ذیل می‌باشد:

«این کلمه «كُلُّ يَوْمٍ عَاشُورَا وَ كُلُّ اَرْضٍ كَرْبَلَاءَ» یک کلمه‌ی بزرگی است که اشتباهی می‌فهمند. آنها خیال می‌کنند که یعنی هر روز باید گریه کرد! لکن این محتوایش غیر از این است. کربلا چه کرد؟ ارض کربلا در روز عاشورا چه نقشی را بازی کرد؟ همه‌ی زمین‌ها باید آن طور باشند.

نقش کربلا این بود که سید الشهداء^(سلام الله علیه) با چند نفر جمعیت و عدد معدود، آمدند کربلا و ایستادند در مقابل ظلم یزید و در مقابل دولت جبار. در مقابل امپراتور زمان ایستادند و فداکاری کردند و کشته شدند، لکن ظلم را قبول نکردند، و شکست دادند یزید را.

همه جا باید این طور باشد. همه روز هم باید این طور باشد. همه روز باید ملت ما این معنا را داشته باشد که امروز روز عاشوراست و ما باید مقابل ظلم بایستیم؛ و همین جا هم کربلاست و باید نقش کربلا را ما پیاده کنیم. انحصار به یک زمین نداشته؛ انحصار به یک افراد نداشته. قضیه‌ی کربلا منحصر به یک جمعیت هفتاد و چند نفری و یک زمین کربلا نبوده. همه‌ی زمین‌ها باید این نقشه را اجرا کنند، و همه‌ی روزها غفلت نکنند.»

الف - حال ما از این اهل فن می‌پرسیم: «در کجای این بیان تأیید شده که - کل ارض کربلا و کل یوم عاشورا - یک حدیث است؟ ایشان که فرموده‌اند: «این کلمه؟!»

ب - می‌پرسیم: آیا شما اهل فن، واقعاً فرق معانی «کلمه» - «جمله» و «حدیث یا روایت» را نمی‌دانید؟ یا می‌دانید، اما اغراض و امراض، شما را به ایجاد شک، شبهه و اعوجاج در اذهان مسلمانان وامی‌دارد؟ امید است که فقط ندانسته قضاوت کرده و حرف زده باشند، وگرنه مصداق آیه‌ی ذیل می‌باشند:

«فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ» (البقره، ۱۰)

ترجمه: در دل‌هایشان مرضی است و خدا بر مرضشان افزود و به [سزای] آنچه به دروغ می‌گفتند عذابی دردناک [در پیش] خواهند داشت.

ج - به فرض که امام خمینی^(ع)، تأیید کرده باشند که این جمله یک حدیث است (که چنین نفرموده‌اند)، باز هم جای تاخت و تاز این به اصطلاح اهل فن نیست. چرا که علما، فقها و محدثین، محقق و مجتهد هستند و نه مقلد. لذا ممکن است کسی در تحقیقات خود حدیثی را صحیح بداند و کس دیگری آن را مرسل بداند [که البته مواردش بسیار نادر است]. لذا اگر لازم شد با یکدیگر بر اساس اسناد و قواعد تشخیص حدیث صحیح از مرسل، یا از غیر حدیث، با یکدیگر مباحثه می‌کنند، نه تاخت و تاز.

د - تشخیص یک جمله‌ای که به اهل عصمت^(علیهم السلام) منتسب می‌گردد و حدیث و روایت خوانده می‌شود و یا تشخیص حدیث صحیح از مرسل یا اساساً معتبر نبودن یک نقل به عنوان حدیث، یک علم تخصصی است که مانند سایر علوم، پس از برخورداری از علوم مقدماتی، مستلزم تحصیل تخصصی در رشته‌هایی چون: «علم حدیث»، «علم رجال» و «علم تراجم» می‌باشد.

معیارهایی جهت تشخیص حدیث وجود دارد که از جمله‌ی آنها: انطباق با قرآن کریم - انطباق با عقل - عدم مغایرت با سنت قطعی و حتمی - مغایر نبودن حدیث با مقصود شارع - تواتر ... و بالاخره اعتبار و پیوستگی ناقلین تا شخص معصوم^(علیه السلام) می‌باشد، پس کسی می‌تواند تشخیص دهد که در این علوم ماهر باشد و البته تقوا نیز داشته باشد.

سوال ۲۱: چرا سوره‌ی توبه بدون بسم الله آغاز شده و سوره‌ی نمل دو بسم الله دارد جوابی غیر از جواب معمولی که همه می‌دانیم (به خاطر بیزاری از مشرکان که محتوای سوره توبه می‌باشد یا نامه‌ی حضرت سلیمان به ملکه‌ی سبأ در سوره‌ی نمل می‌باشد) آیا حکمت دیگری دارد؟ (علوم قرآنی/مهاباد) (۳۰ اردیبهشت ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

گاهی سؤال و پاسخی آن قدر مطرح شده است که اغلب مردم از آن آگاه هستند، لذا دلیلی ندارد که حتماً به دنبال یک پاسخ دیگر یا متفاوتی باشیم.

الف - این که چرا در سوره‌ی نمل دو بار «بسم الله الرحمن الرحيم» آمده است، روشن است. یک بار به خاطر ابتدای سوره است، چرا که اساساً این آیه مستقل است و تفسیرش در هر سوره به آیه‌ی بعد آن مرتبط می‌گردد، لذا گفته‌اند: «بسم الله الرحمن الرحيم * الحمد لله»، بسیار متفاوت است با «بسم الله الرحمن الرحيم * قل هو الله». سوره‌ی النمل نیز با «بسم الله الرحمن الرحيم * طس تلك آيات القرآن و کتاب مبین» آغاز می‌شود. اما تکرار این آیه در سوره‌ی النمل به خاطر همان ذکر نامه‌ی سلیمان به بلقیس است که با بسم‌الله الرحمن الرحيم آغاز شده است.

از همین ذکر در کلام وحی که قطعاً صادق است، متوجه می‌گردیم که عبارت «بسم الله الرحمن الرحيم» به لسان انبیای سلف نیز جاری بوده است. یعنی سلیمان نوشته که مثلاً «به نام آن که جان را آفرید»، بلکه با به اسم الله، رحمن و رحیم آغاز نموده است.

البته چرایی و حکمت‌های آن برمی‌گردد به اسم «الله» و نیز سبقت اسم رحمت خداوند متعال بر دیگر اسامی او، که خود بحث مفصلی می‌باشد.

ب - در مورد نیامدن این آیه در ابتدای سوره توبه نیز اقوال بین مفسرین متفاوت است. برخی بر اساس مستندات بر این باورند که این سوره، ادامه‌ی سوره‌ی انفال می‌باشد؛ چنانچه در سوره‌ی انفال سخن از پیمان‌ها و معاهدات مشرکین آمده است و در سوره‌ی توبه سخن از پیمان‌شکنی آنها.

اما عده‌ای دیگر بر اساس سایر مستندات و همچنین دلایل، قایل بر این هستند که سوره‌ی توبه مستقل می‌باشد، اما بدون «بسم الله الرحمن الرحيم» آغاز شده است.

ج - بنابر این نظر، بسم الله الرحمن الرحيم؛ سرآغازی است برای وحدت حول محور توحید و بالتبع صلح، دوستی، صفا، صمیمیت و رحمت آوردن به همدیگر (رحماء بینهم)، که با هدف، عزم و سیاق «برائت» که دوری و دشمنی به خاطر پیمان‌شکنی آن هاست، انطباق و سازگاری ندارد.

امیرالمؤمنین، امام علی (علیه‌السلام) در این مورد می‌فرمایند: علت نیامدن بسم الله آن است که: «بسم الله برای امان و رحمت است ولی سوره‌ی برائت برای برداشته شدن امان (جنگ و شمشیر کشیدن)، نازل شده است» (حاکم نیشابوری، مستدرک، ج ۲، ص ۲۳۰)

سوال ۲۲: اگر صبر نشانه کمال روحی و معنوی بیشتر و سبب قرب بیشتر است، چرا در روایت آمده که شیعیان مان بیشتر از ما صبر می کنند؟ (عین متن سؤال و روایت، در متن) (۳ خرداد ۱۳۹۳)

متن سؤال:

آیا هر کس صبرش بیشتر، قرب و قدرش نزد خدا بیشتر است؟ آیا صبر بیشتر نشانه کمال روحی و معنوی بیشتر است؟ مگر نه اینست که (أشبه الناس بأنبياء الله أقولهم للحقّ وأصبرهم على العمل به)؟ مگر نه اینست که (الْكِرَامُ أَصْبَرُ أَنْفُسًا)؟

پس چرا در روایت آمده است: (قَالَ الصَّادِقُ ع: نَحْنُ صَبْرًا وَ شَيَعَتْنَا أَصْبَرُ مِنَّا- وَ ذَلِكَ أَنَا صَبْرًا عَلَيَّ مَا تَعْلَمُ- وَ هُمْ صَبْرًا عَلَيَّ مَا لَا يَعْلَمُونَ - ما صابر و شکيما هستيم؛ ولی شیعیان ما صبور از ما هستند. و این به خاطر آن است که ما بر آنچه به آن علم داریم، صبر می کنیم؛ ولی شیعیان بر چیزی صبر می کنند که از آن آگاه نیستند.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

ما گاهی معانی واژگان را درست یا تمام نمی دانیم و هر جمله ای را حمل بر معنایی که خود فهمیده ایم می نماییم و بالتبع ذهنمان دچار چالش می شود. گاهی هم معنا و مفهوم را نسبتاً می دانیم، اما در بیان و گزاره تأمل و تعمق نمی کنیم. اما وقتی خداوند متعال با همین حروف و کلمات مستعمل ما آیه ای نازل می نماید و یا معصوم کلامی می فرماید، حتماً با توجه به معنا و مفهوم صحیح و کامل و نیز همه ی جوانب و اوج و عمق آن است.

اگر از عموم ما بپرسند: صبر یعنی چه؟ می گوئیم: یعنی تحمل - اگر از دیگری که بیشتر می داند سؤال شود، می گوید: تحملی که به معنای استقامت و پایداری باشد - اگر از امیرالمؤمنین، علی (علیه السلام) سؤال شود، آن را بر چهار پایه استوار دانسته و هر کدام را توضیح می دهند.

الف - بله صبر، فضیلت است؛ اما در حدیث فوق، اشاره به مقدار شده است «شیعیان بیش از ما صبر می کنند»؛ و فضیلت به مقدار نیست. مثلاً هیچ دلیلی ندارد که صد رکعت یا هزار رکعت نماز یک شخص، از دو رکعت نماز دیگری مقبولتر باشد. فضیلت یک ضرب شمشیر امیرالمؤمنین (علیه السلام)، افضل از عبادت ثقلین شمرده شد.

بسیاری از شیعیان به خاطر نادانسته هایشان، بلاهای بسیاری به سر خود می آورند که برای حفظ ایمان و نیز نجات خودشان، مجبور می شوند صبر، تحمل و استقامت در بلای بنمایند که خودشان بر سر خودشان آورده اند. بدیهی است که این «بیشتری» فضیلت نیست.

ب - فضیلت به اخلاص است و قطعاً اخلاص احدی بیشتر از انبیا، اولیا و امامان (علیهم السلام) نمی باشد.

ج - شدت اخلاص هر کس نیز به رشد عقلی او برمی گردد. لذا امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «إِنَّ الثَّوَابَ عَلَى قَدْرِ الْعَقْلِ - ثواب دادن به اندازه ی عقل (آدمی) است.» (وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۴۰)

*** -** دقت کنیم که یک «صواب» داریم که یعنی کار خوب (خیر) و یک «ثواب» داریم که یعنی پاداش آن کار خوب. بدیهی است که پاداش (ثواب) به اندازه ی کار خوب (صواب) است و کار کسی خویر است که «عاقل» تر است. لذا فرمود: ثواب (پاداش) به اندازه ی عقل است.

حال چه کسی در صبرش «عاقل» تر است، آن که می داند؟ یا آن که نمی داند؟ لذا فرمود: مقدار صبر شیعیان ما بیشتر است، چون به آنچه نمی دانند صبر می کنند. یعنی مقدار عقل و علمشان کمتر است.

مثال:

ما نیز همین نگاه و روش را داریم. آیا نتیجه و پاداش کسی که روش مطالعه را نمی‌داند و ده کتاب می‌خواند و مطلب زیادی دستگیرش نمی‌شود افضل است، یا کسی که می‌داند و یک کتاب می‌خواند؟ مگر نفرمود: ثواب دو ساعت تفکر از هفتاد سال (یک عمر) عبادت بالاتر است؟

د - صبر ما به لحاظ مقدار در موضوع و مدت، شاید به مراتب بیشتر از امامان (علیهم‌السلام) باشد، حتی ممکن است که سختتر هم باشد، چرا که میتنی بر جهل ماست. در هر حال وقتی انسان به حکمت یک بلا یا مصیبت علم داشته باشد و از آثار و تبعات صبر در مقابل آن آگاه باشد، صبر برایش راحتتر است، اما این دلیل نمی‌شود که ارزش و فضیلت صبر جاهل بیشتر باشد.

یک مثال:

یک مؤمنی را که گرفتار تنگنای مالی شده، با یک ملحدی که از او نیز فقیرتر است را بسنجیم. تحمل مؤمن در قبال این گرفتاری، بسیار راحتتر از تحمل آن ملحد است؛ چرا که می‌داند: ثروت و فقر، هر دو گذرا و آزمایش هستند و می‌داند که چگونه باید صبر و استقامت کند و نیز از نتیجه و پاداش دنیوی و اخروی در قبال تحمل و استقامت و منحرف نشدن به واسطه‌ی گرفتاری مالی و درگیر معصیت‌هایی چون: ذلت، تکدی‌گری، ربا، دزدی و ... نشدن خبر دارد. اما آن ملحد هیچ کدام از این‌ها را نمی‌داند، فقط می‌داند که بسیار گرسنه است، لباس مناسب ندارد، خانه‌ی مناسب ندارد و ... پس صبرش (به اجبار یا اختیار) بیشتر است، اما آیا این صبر بیشتر او ارزشمندتر و سازنده‌تر نیز هست که فضیلتی برتر به حساب آید؟

ه - به همان احادیثی که در سؤال نقل شده است دقت نماییم. در یک روایت فرمود: «أشبه الناس بأنبياء الله أقولهم للحقّ وأصبرهم على العمل به» - یعنی شبیه‌ترین اشخاص به انبیای الهی، کسانی هستند که حق می‌گویند یا برای احقاق حق سخن می‌گویند و در عمل نیز به آن پایدارترند». حال چه کسی بیشتر و بهتر حق را می‌شناند، می‌گوید، به آن عمل می‌کند و در راه عمل به حق استوارتر، مقاوم‌تر، پایدارتر و صبورتر است؟ امام، یا شیعه‌ی امام؟

در روایت دوم فرموده: «الْكَرَامُ أَصْبَرُ أَنْفُسًا» یعنی: هر کس بر نفسش بیشتر صبر داشته باشد، مقام بالاتری دارد. نفس حیوانی است، نفس دائم تقاضا دارد و فرمان می‌دهد، نفس اماره می‌شود. نفس فقط شکم و شهوت جنسی نیست. نفسانیت در علم و قدرت بیشتر از شکم و شهوت است. نفس قدرت و ریاست به مراتب بیشتر از نفس ثروت است. گاهی ریشه‌ی مبارزه با نفس، خودش از نفس است. خیلی ظریف است. بسیاری از شیعیان گرفتار شرک علنی نیز می‌شوند، چه رسد به شرک خفی؟ گاهی غیض به دشمن خدا هم ممکن است از نفس باشد. حال چه کسی «اصبر» است و بالتبع چه کسی «کرام» است؟ آن که عقل، علم، ایمان، تقوا، بصیرت و خلوصش بیشتر است، یا آن که گرفتاری‌ها و درگیری‌هایش بیشتر است؟

سوال ۲۲: درقرآن قصص انبیایی چون نوح و ابراهیم و موسی (ع) مفصل و مکرر ذکر شده است ولی واجباتی چون نماز و زکات و امثالهم به اجمال آمده؛ درصورتی که علم به واجبات فرض است ولی دانستن قصص انبیاء فضل است. چطور حکیم فرض را به اجمال و فضل را به تفصیل بیان فرموده است؟ (۷ خرداد ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

این دسته‌بندی بر چه اساسی صورت گرفته است؟ از کجا دانسته شد که علم به واجبات (احکام)، فرض است ولی دانستن قصص انبیا(علیهم‌السلام) فضل است؟!

اگر منظور از علم به واجبات این است که مثلاً هر مسلمان باید نماز بخواند و روزه بگیرد و حج برود و چگونه؟ خب این علم به سرعت حاصل می‌گردد، اما اگر منظور علم فقاقت به این احکام است، چرا فرض نمودیم اولی بر علم به اصول دین است؟

الف - اشکال اساسی اینجاست که بسیاری از اذهان عمومی گمان دارند که خداوند متعال در قرآن کریم قصه گفته است؛ منتهی قصه‌هایش واقعی است یا به تعبیری فقط تبیین تاریخ انبیای الهی و امم آنها می‌باشد. در صورتی که این قصص تاریخی، همه شرح اصول عقاید و تعلیم حکمت و درس اخلاق می‌باشد. مگر نه این که اصول دین برای همگان تحقیقی بوده و تقلید در آن جایز نیست، اما در فروع دین می‌توان تقلید نمود؟

ب - کوچکترین سوره‌ی قرآن کریم، «الکوثر» است که فقط سه آیه دارد. آیا آیه‌ی اول (إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ)، فقط یک خبر و ذکر تاریخی می‌باشد؟ یا اگر نگوییم، همه‌ی اصول دین، دست کم بخش اعظمی از مباحث توحیدی و اعتقادی در آن بیان شده است؟ جز این است که کوثر منبع و مبدأ خیر است و اوج کمال نیز رسیدن به «حوض کوثر» است؟

آیا وقتی در قصه‌ی حضرت ابراهیم(علیه‌السلام) بیان می‌شود که او در پاسخ خورشید و ستاره و ماه پرستان گفت: «قَالَ لَا أُحِبُّ الْأَفْلِيَيْنِ - من افول کنندگان را دوست ندارم»، فقط ذکر یک گزاره‌ی تاریخی است؟ به راستی چرا نفرمود: «من افول کنندگان را نمی‌پرستم؟»؛ رابطه‌ی «پرستش با محبت» چیست؟ آیا همین رابطه نیست که مزد و نتیجه‌ی رسالت را «مودت اهل بیت(علیهم‌السلام)»، بیان می‌دارد؟

چرا در پاسخ به آنان نفرمود که من خالق یا فاطر آسمان‌ها و زمین را می‌پرستم، بلکه فرمود: من جهت و توجهم را به سوی او قرار می‌دهم، چرا که مشرک نیستیم؟

«إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (الأنعام، ۷۹)

ترجمه: به یقین من روی (دل - جهت توجه) خود را به سوی کسی که آسمان‌ها و زمین را پدید آورده متوجه نمودم در حالی که با اخلاص و حق‌گرایم. و من از شرک‌آوران نیستم.

آیا نمی‌آموزد که توجه انسان به سوی محبوبش جلب می‌شود و به هر سو توجه کرد، به همان سو می‌رود؟

نکته:

*** -** آیا در ذکر قصه‌هایی چون اقوام هود، ثمود، صالح و ...، این درس توحید نظری و عملی را نمی‌آموزیم که خدای تعالی برای این که به بندگانش نشان دهد که چقدر ارحم الراحمین و سریع‌الرضاست و مردم اگر متوجه نفس شوند، چقدر ناسپاس و لجوج هستند؟ یک امر ساده می‌کند تا بندگی یا عصیان به اثبات رسد؛ مثلاً می‌فرماید: روز شنبه ماهی صید نکنید و یا این شتر را نکشید. اما مردم همین قدر هم بندگی و اطاعت نمی‌کنند و بالتبع هلاک می‌شوند.

آیا نباید از این فراز تاریخی و این قصه، وضعیت خودمان را بفهمیم که گاه به کمتر از ماهی یا شتری، همه چیز را از دست می‌دهیم؟

***- آیا در ذکر تاریخ حضرت موسی (علیه السلام) و قوم بنی اسرائیل، نمی آموزیم که خدا اگر حتی دریا را جلوی چشم انسان بشکافد، او را گذر دهد و دشمن دیکتاتور و سپاه قدرتمندش را به آسانی و سرعت غرق کند، باز هم انسان اگر نخواهد بفهمد، اگر نخواهد دست از جهالت بردارد، اگر نخواهد سنن جاهلی پدران خود را کنار بگذارد، به یک چشم به هم زدن، «گوساله ساز و گوساله پرست» می شود؟**

آیا امروزه گوساله ها، گوساله سازان و گوساله پرستان بیشتر از آن موقع و آن تعداد نیستند؟

***- آیا در قصه حضرت یوسف، چه با برادران، چه در غلامی، چه در مقابل زلیخا، چه در زندان، چه در صدارت و بالاخره نتیجه ی کار، همه درس توحید، توکل، دعا، بندگی، مخافت با نفس اماره، تهذیب نفس، اخلاق، مدیریت الهی ... و بالاخره هدایت نمی باشد. یک جمله ی او با هم سلولی هایش، تمام درس توحید و بندگی است، درس شعور، تعقل، تفکر و بصیرت است:**

«يَا صَاحِبِي السِّجْنِ أَرَأَيْتَ أَزْتَابُ مُتَّفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» (یوسف، ۳۹)

ترجمه: ای دو یار زندانی من، آیا خدایان متعدد و پراکنده بهترند (مانند بت ها، ستارگان، طواغیت و غیره) یا خدای یکتای غالب و چیره؟

نتیجه:

***- برخی از سوره و آیات، ظاهراً یک نقل تاریخی و یک قصه است، اما همه درس توحید است، همه درس معاد است، همه حکمت نظری و عملی است که انبیا در گفتار و عمل آن را متجلی کرده اند.**

***- خداوند متعال برای هدایت بشر، انبیا و رسولانش را فرستاد و آن ها را الگوی علمی و عملی انسان قرار داد. پس تمامی معارف و احکامی که لازم می دانست را در گفتار و عمل آنان متجلی ساخت و قصه اش را بیان داشت.**

***- احکام، اصل و اصول دین نیستند. حتی نماز و روزه. فرمود: ابتدا بفهم و باور کن و ایمان بیاور که هیچ الهی جز من وجود ندارد، سپس برای یاد من، فراموش نکردن من، ارتباط با من و بندگی من، اقامه ی نماز کن. هدف خداست، نه نماز:**

«إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» (طه، ۱۴)

ترجمه: منم من خدایی که جز من خدایی نیست پس مرا پرستش کن و به یاد من نماز برپا دار.

لازم است توجه کنیم که همین آیه ی کوتاه، اما ژرف که هم به معرفت شناسی و توحید تصریح دارد و هم امر به نماز می نماید و ضمناً حکمت نماز را در یک کلمه (**لِذِكْرِي**) بیان می دارد نیز در بیان قصه ی حضرت موسی (علیه السلام) آمده است.

****- احکام، همه برای این است که تمامی وجود انسان، یعنی جسم، روح، نفس، عقل، قلب و عملش - و نیز زندگی فردی و اجتماعی اش - و نیز محیط و شرایط زندگی اش و ... همه مساعد برای شناخت و بندگی باشد تا به فلاح دنیا و آخرت برسد، نه این که این احکام اصل (علم) باشند. لذا حکیم، بر معرفت شناسی، خدائشناسی، معادشناسی، نبی و کتاب و ولایت شناسی، انسان شناسی و ... تأکید بیشتری داشته است.**

تذکارتی بسیار مهم:

اصول دین برای هر کس (به تناسب عقل، شعور و ظرفیتش) تحقیقی است و تقلید در آن جایز نیست، پس مباحثش چه در غالب قصه و چه حکمت و ... بیان و تشریح شده است، اما فروع دین تقلید است، لذا فرمود پیامبر (صلوات الله علیه) را الگو قرار دهید، او به شما می آموزد که چگونه نماز بخوانید یا روزه بگیرید یا حج بروید و ... پس از او تقلید کنید.

جدید:

یادداشت سردبیر: [او فرستاده شد تا از حیوانی به نام انسان، «آدم» بسازد و اینها از آدم می ترسند.](#)

سوال ۲۴: آیا در قیامت و بهشت لباس وجود دارد محرم نامحرم چطور؟ چرا وقتی حضرت زهرا (س) وارد محشر می‌شود همه سرها پایین است به خاطر نامحرمی است؟ (۸ خرداد ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

در این سؤال، سه سؤال جداگانه و مستقل مطرح شده است که عبارتند از: «لباس در آخرت»، «محرم و نامحرم در بهشت» و «علت سر به زیر انداختن همگان، به هنگام ورود حضرت فاطمه‌ی زهرا (علیها السلام) به محشر و ورود به بهشت».

الف - لباس اخروی:

خداوند متعال برای آدم، حوا و ذریه‌ی ایشان، از همان بدو خلقت لباس قرار داد. چه لباس معنوی و چه لباس مادی. آدم و حوا^(۴) نیز قبل از هبوط به زمین و حیات مادی، به لباس‌هایی از «نور» پوشیده شده بودند. پس از هبوط به دنیای مادی نیز مکلف به پوشاندن روح خود به لباس تقوا و بدن خود به لباس مادی شدند.

در آخرت نیز هم برای اهل جهنم لباس‌های آتشین وجود دارد و هم برای اهل بهشت، لباس‌هایی از نور، حریر و استبرق و ... وجود دارد و کسی عریان نیست. در آیات ذیل به انواع لباس معنوی و نیز لباس پوششی برای اهل بهشت و اهل جهنم تصریح شده است:

«يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوْآتِكُمْ وَرِيشًا وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ ذَٰلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ» (الأعراف، ۳۱)

ترجمه: ای فرزندان آدم در حقیقت ما برای شما لباسی فرو فرستادیم که عورت‌های شما را پوشیده می‌دارد و [برای شما] زینتی است و [لی] بهترین جامه [لباس] تقوا است این از نشانه‌های [قدرت] خداست باشد که متذکر شوید.

«إِنَّ اللَّهَ يَدْخُلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ» (الحج، ۲۳)

ترجمه: خدا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند در باغ‌هایی که از زیر [درختان] آن نهرها روان است درمی‌آورد در آنجا با دستبندهایی از طلا و مروارید آراسته می‌شوند و لباسشان در آنجا از پرنیان است.

«أُولَٰئِكَ لَهُمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَيَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِّن سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُّتَّكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ نِعْمَ الثَّوَابُ وَحَسُنَتْ مُرْتَفَقًا» (الکف، ۳۱)

ترجمه: آنانند که بهشت‌های عدن به ایشان اختصاص دارد که از زیر [قصرها] شان جویبارها روان است در آنجا با دستبندهایی از طلا آراسته می‌شوند و جامه‌هایی سبز از پرنیان نازک و حریر ستبر می‌پوشند در آنجا بر سریرها تکیه می‌زنند چه خوش پاداش و نیکو تکیه‌گاهی.

«هَٰذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِّن تَارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُؤُسِهِمُ الْحَمِيمُ» (الحج، ۱۹)

ترجمه: این دو [گروه] دشمنان یکدیگرند که درباره‌ی پروردگارشان با هم ستیزه می‌کنند و کسانی که کفر ورزیدند جامه‌هایی از آتش برایشان بریده شده است [و] از بالای سرشان آب جوشان ریخته می‌شود.

محرم و نامحرم در بهشت:

نه فقط محرم و نامحرم، بلکه تمامی شریعت (احکام) مربوط به زندگی بشر در عالم طبیعت و دنیا است. در قیامت، نماز و روزه و حج و طهارت که در شریعت آمده وجود ندارد. لذا شریعت حتی در عالم تمثیل (حیات برزخی یا خواب) نیز وجود ندارد.

اگر کسی در خواب ببیند که به زیارت حرم شریف امام رضا (علیه السلام) رفته است و می‌خواهد نماز بخواند، به خود نمی‌گوید که من مسافر هستم و باید نماز قصر (شکسته) بخوانم، یا اگر دختری نامحرمی را در خواب دید، به خود نمی‌گوید که باید خود را بپوشانم. حتی اگر کسی در خواب جماع نمود، دغدغه‌ی احکام و شریعت بر او مترتب نمی‌باشد.

در آخرت، نه قوانین طبیعت حاکم است و نه روابط آن. لذا موضوعی به نام پدر، مادر، همسر، فرزندان و نسبت‌های سببی و نسبی که موجب دسته‌بندی محرم و نامحرم می‌گردد وجود ندارد. چرا که برای حشر در آخرت، کسی از نطفه‌ی کسی به وجود نمی‌آید و از رَجَم دیگری زاده نمی‌شود که نسبت به دیگران محرم شود یا نامحرم؛ بلکه همگان (مثل حضرت آدم و حوا ع)، مجدداً از خاک خلق و حشر می‌گردند و هر کدام مستقلاً یک انسان هستند.

در آخرت مرد و زن وجود دارد، لذا در بهشت ازدواج هم وجود دارد. اما غریزه‌ی حیوانی، نفس اماره، وسوسه‌های شیاطین انس و جنّ و بالتبع گناه نیز وجود ندارد.

ورود حضرت فاطمه‌ی زهرا (علیها السلام):

ورود ایشان به محشر و قیامت و همچنین ورودشان به بهشتی که به او مشتاق است، حادثه‌ی بسیار عظیمی است. توقف ایشان و عدم ورودشان به بهشت، و درخواست از حق تعالی برای تجلی عظمتش نزد او که به شفاعت پیروان، دوستان و حتی دوستانِ دوستان می‌انجامد، حادثه‌ی ساده‌ای نیست.

به لحاظ معنوی، همه به جز اهل عصمت (علیهم السلام) به ایشان نامحرمند؛ البته نه به لحاظ جنسیت، وگرنه گفته می‌شد که مردان سر فرود آورده و چشم پایین می‌اندازند، اما زنان اهل بهشت، ملائک و حوریان نیز چنین می‌کنند. بلکه همه نامحرم معنوی هستند، چرا که هیچ کس حق، مقام و عظمت ایشان نزد خدا و در نظام هستی را نمی‌شناسد و هیچ کس برای نظر به اتمّ جلوه و تجلی «جمال الهی»، محرم نیست.

پس این سر فرود انداختن و چشم بستن، از عظمت وجود ایشان و تعظیم همگان است.

سوال ۲۵: از شق القمر به عنوان یکی از معجزات پیامبر (ص) یاد می‌شود، اما اگر واقعاً اتفاق افتاده بود، آیا نمی‌باید مردم سایر نقاط دنیا نیز آن را به چشم می‌دیدند؟ (لیسانس کامپیوتر) (۱۱ خرداد ۱۳۹۳) (ادامه در متن)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

«اگر واقعاً اتفاق افتاده بود» یعنی چه؟ تردید در شق القمر است یا تردید در صحت قرآن کریم؟

پاسخ: خیر، اصلاً لزوم و ضرورت نداشت که همگان ببینند. مگر معجزاتی چون سالم بیرون آمدن حضرت ابراهیم از آتش، کشتی نوح(ع)، عصای موسی(ع) و یا زنده کردن مردگان توسط حضرت عیسی(ع) را همگان را دیده‌اند؟ چه کسی دید که حضرت مریم(علیها السلام)، بدون ازدواج و نزدیکی با مردی باردار شد؟

الف - دو نوع نگاه داریم، یکی با چشم مادی و یکی با دیده تعقل و بصیرت و دیده دل که اگر حجاب‌هایش کنار رود، حقایق را می‌بیند. صورت ظاهری این قبیل معجزات انبیای الهی (صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین) برای کسانی بود که اطراف ایشان بودند و با چشم سر دیدند. اما آن معجزه‌ای که همگان باید ببینند، حجت، بینه، استدلال و عقلانیت است که معجزه بودن حوادث مادی نیز به آن استدلال می‌شود، وگرنه کسی که عقل نداشت و ندارد، یا می‌گوید: دروغ است، یا می‌گوید: سحر است. همچنین است دیده دل. یزید و یزیدیان و سایر ناقلین، فقط کشت و کشتار ظالمانه و اسارت دیدند، اما حضرت زینب(علیها السلام) فرمود: «ما رأیتُ إلاّ جَمِیلاً». عشق افراد نسبت به خدا، به حقایق و حتی نسبت به یکدیگر را چه کسی دیده است؟ و آیا دلیلش فقط قصه‌های لیلی و مجنون، شیرین و فرهاد و یا رومئو و ژولیت یا هملت است؟

ب - معجزه‌ی پیامبر اسلام (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) که باید در دسترس همگان باشد و ببینند و با عقل به حجیت آن پی‌ببرند، قرآن کریم است که در اختیار همگان قرار دارد و پیامبر درونی (عقل) به وحی‌انیت و حقانیت آن گواه می‌دهد.

ج - اعتبار سایر معجزات نیز به تأیید «وحی» است، نه دیدن با چشم و یا تأیید مورخین مصری، یونانی، ایرانی و

اگر قبول کردیم که حضرات انبیاء(علیهم‌السلام) چه معجزاتی داشتند، به این خاطر است که در کلام وحی تأیید شده است و نه چون در کتب مورخین یونانی و مصری ثبت شده است. آن‌ها نیز اگر کتابی بنویسند و وقایع تاریخی در خصوص انبیا را ثبت کنند، هر مقدارش که مؤید وحی و یا کلام معصوم(ع) است پذیرفته می‌شود، نه این که کلام وحی و یا معصوم(ع)، به نوشتارهای آنان ارجاع و انطباق داده شود.

د - حتی اگر در کتب آسمانی، مطلبی مغایر عقل مسطور شده باشد، مورد پذیرش نخواهد بود و حمل بر تحریف می‌شود. چنانچه اگر در کتب آسمانی فعلی بخوانیم که خدا از آسمان به زمین آمد و چون جایی را بلد نبود راه را گم کرد، خانه‌ی مؤمنین را نمی‌شناخت، فلسطین را برای اقامت ابدی خود برگزید، صاحب فرزند شد، به صلیب کشیده شد و ... نمی‌پذیریم. چرا؟ پاسخ: به حکم نبی درونی (عقل). از این رو پیامبر اکرم(صلوات‌الله‌علیه‌وآله) نیز فرمودند: حتی اگر از من حدیثی برای شما نقل شد که با وحی یا عقل مغایرت داشت، به سینه‌ی دیوار بنزید و نپذیرید.

ه - پس اگر وحی‌انیت و حجیت قرآن کریم به عقل ثابت نگردیده، باید تحقیق را از جای دیگری شروع کنیم و نه از «شق القمر» یا احکام یا سایر جزئیات؛ اما اگر ثابت گردیده است، آن وقت گزاره‌ها و اخبار آن نیز مورد قبول واقع می‌شود، هر چند که با چشم ندیده باشیم.

و - کتب تاریخی، اعم از یونان یا ایران باستان و یا کتب معاصر، بر چه اساسی نوشته می‌شود؟ آیا همه‌ی مورخین در مکان و زمان وقوع همه‌ی حوادث حضور داشتند؟ یا بر اساس اقوال، تواتر و گاه استناد و مدارک یا آثار بر جای مانده نوشته می‌شود؟ حال از آتش برافروخته شده برای حضرت ابراهیم، یا عصای موسی در قصر فرعون، یا کور شفا گرفته و بینا شده به دست حضرت عیسی علیهم السلام، چه اثری به جز نقل باقی مانده است؟ پس اگر قرار باشد که به نقل اعتبار بخشیده و اعتماد کنیم، کدام نقل حجیت دارد و باید ملاک قرار گیرد؟

ز - از مصادیق «ایمان به غیب» که در قرآن از صفات متقین شمرده شده همین است. ما برخی از چیزها و یا حوادث را با چشم سر و برخی را با چشم عقل و دل می بینیم. آنچه را با چشم سر می بینیم نیز قابل اعتماد نیست، مگر آن که با عقل تأیید شود. این همان ایمان به غیب است. یعنی ایمان آوردن به چیزی که با چشم نمی بینیم، اما عقل به وجودش گواهی می دهد.

پس اگر قرآن کریم به حکم عقل مورد قبول واقع شد، همه ی اخبارش نیز مورد قبول است، چه در مورد قیامتی باشد که ندیدیم، چه حوادث زمان خلقت حضرت آدم^(ع) که ندیدیم، چه معجزات سایر انبیاء^(ع) که ندیدیم و چه شق القمر که ما ندیدیم.

www.x-shobhe.com

سوال ۲۶: دوست زرتشتی می‌گفت: هر آن چه در قرآن آمده در کتاب گاتها نیز آمده است. آیا چنین است؟
(۱۲ خرداد ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

تمامی ۱۲۴ هزار نبی الهی، یک دعوت را پیشه داشته‌اند. نه خداوند متعال متعدد است و یا تغییر یافته، نه چند عالم هستی وجود دارد و نه انواع و اقسام معاد. پس دعوت، یک دعوت بوده است. لذا فرمود: دین خدا همان اسلام است و هیچ دین دیگری نیز مقبول خداوند متعال نمی‌باشد:

«إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعِيًّا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ» (العمران، ۱۹)

ترجمه: در حقیقت دین نزد خدا همان اسلام است و کسانی که کتاب [آسمانی] به آنان داده شده با یکدیگر به اختلاف نپرداختند مگر پس از آن که علم برای آنان [حاصل] آمد آن هم به سابقه‌ی حسدی که میان آنان وجود داشت و هر کس به آیات خدا کفر ورزد پس [بداند] که خدا زودشمار است.

«وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (العمران، ۸۵)

ترجمه: و هر که جز اسلام دینی [دیگر] جوید هرگز از وی پذیرفته نشود و وی در آخرت از زیانکاران است.

الف - پس اگر یک خدا، یک دعوت و یک دین بوده است، معلوم است که هر آنچه در کتب پیشین مبنی بر این دعوت واحد آمده، در کتب پسین نیز آمده است؛ لذا خداوند متعال در قرآن کریم تصریح می‌نماید که این کتاب، کتبی که از انبیای پیشین نزد شماست را تصدیق می‌کند:

«وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» (البقره، ۱۰۱)

ترجمه: و آنگاه که فرستاده‌ای از جانب خداوند برایشان آمد که آنچه را با آنان بود تصدیق می‌داشت گروهی از اهل کتاب، کتاب خدا را پشت سر افکندند، چنان که گویی [از آن هیچ] نمی‌دانند.

ب - منتهی دقت شود که «دین» با «شریعت = احکام = بایدها و نبایدها» متفاوت است. اصول دین که دعوت به توحید و معاد و بالتبع نبوت است یکی بوده و هست، اما شریعت انبیای الهی متفاوت بوده است، چرا که هر کدام برای زمانی محدود و قومی خاص مبعوث شدند تا آن که به طور کلی «نبوت = انزال وحی»، ختم شد به وجود خاتم الانبیاء و المرسلین، حضرت محمد مصطفی (صلوات الله علیه و آله)، با کتاب قرآن مجید، که مصدق کتب پیشین نیز می‌باشد.

«مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا» (الأحزاب، ۴۰)

ترجمه: محمد پدر هیچ يك از مردان شما نیست ولی فرستاده‌ی خدا و خاتم پیامبران است و خدا همواره بر هر چیزی داناست.

از این رو هیچ یک از انبیا اعلام نکرده‌اند که ما آخرین نبی هستیم و خداوند متعال نیز راجع به هیچ یک نفرمود که او و دین و کتابش آخرین است، پس شریعت او همگانی، جهانی و همیشگی می‌باشد، به غیر از خاتم الانبیاء (صلوات الله علیه و آله).

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (سبا، ۲۸)

ترجمه: و ما تو را جز [به سمت] بشارتگر و هشداردهنده برای تمامی مردم نفرستادیم، لیکن بیشتر مردم نمی‌دانند.

نتیجه:

پس هر آنچه از وحی و اصل دعوت انبیای الهی (نه تحریفات بشری)، در کتب پیشین آمده، در قرآن کریم نیز آمده است، اما معنایش این نیست که هر آنچه در قرآن آمده باشد، در کتب پیشین نیز آمده باشد (مگر اصل مفهوم دعوت). بسیاری از قصص قرآن کریم که حاوی معارف بلند اعتقادی و همچنین اخلاقی، عرفانی، اجتماعی و ... می باشد، مربوط به انبیایی است که همگی پس از زرتشت آمده اند. مضافاً بر این که چنانچه بیان شد، اصل دعوت که «دین» نامیده می شود، یکی است، اما شریعت ها متفاوت هستند. لذا خداوند متعال ضمن آن که در قرآن کریم امر به اطاعت و تبعیت از رسول اعظم (صلوات الله علیه و آله) را می نماید، تکفیر یکی از انبیای الهی را به مثابه تکفیر همه ی آن ها قلمداد می نماید.

زرتشت:

بسیاری بر این باورند که زرتشت نیز یکی از انبیای الهی بوده است. اما حتی اگر نبی باشد، او نیز برای قومی خاص در زمانی خاص آمده است و البته خودش چنین اظهاراتی که به ویژه اخیراً تبلیغ می شود نداشته است، که مثلاً بگوید: من پیامبر جهانی هستم - من آخرین انبیای الهی هستم - پس از من نباید به سایر انبیا بگروید - یا من مخصوص ایرانی ها تا آخر زمان هستم و

ایران نیز پس از زرتشت پیامبران بسیاری به خود دیده است که از جمله دانیال نبی و ۱۵ نبی دیگر می باشند که قبور همه ی آنها موجود است.

گاتها:

گاتها نیز کتابی است که برای اولین بار در سده ی هجدهم توسط اوستاشناسان اروپایی شناسایی شد و سپس گفتند: این بخشی از اوستا و مقدس ترین کتاب زرتشتیان است!

گاتها، جمع «گات»، به معنای سرود است. گاتها کتابی است شامل ۱۷ سروده در ۸۹۶ بیت، در پنج بخش. البته این سروده ها بیشتر جنبه ی معنوی دارد، یا به قول امروزی ها «الهی نامه». مثلاً بخش اول آن «آهوئودگاه» در نیایش خداست و بخش دوم «آشتودگاه»، در راز آفرینش و

سوال ۲۷: قرآن خود را چگونه کتابی معرفی می‌کند؟ لطفاً "جواب مستند به آیات قرآن باشد. (۱۳ خرداد ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

لابد انتظار ندارید که به همه‌ی موارد اشاره شود و یا شرحی هر چند مختصر در مورد هر آیه در معرفی ایفاد گردد؟ لذا برای آشنایی و تحقیق بیشتر، مطالعه‌ی کتاب «قرآن در قرآن»، از سلسله کتب تفسیر موضوعی حضرت آیت‌الله جوادی آملی، پیشنهاد می‌گردد. اما در عین حال به صورت اجمال فقط به چند آیه اشاره می‌گردد:

کتابی از سوی خداوند علیم و حکیم:

«وَإِنَّكَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنِّ حَكِيمٍ عَلِيمٍ» (التمل، ۶)

ترجمه: و حقا تو قرآن را از سوی حکیمی دانا [به صورت القای وحی] دریافت می‌داری.

کتابی که چون از جانب بشر نیست، اختلافی هم در آن وجود ندارد:

«أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» (النساء، ۸۲)

ترجمه: آیا در [معانی] قرآن نمی‌اندیشند اگر از جانب غیر خدا بود قطعاً در آن اختلاف بسیاری می‌یافتند.

کتابی است که به مؤمنین مرزده و به کفار انداز می‌دهد:

«إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا * وَأَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا» (الاسراء، ۹ و ۱۰)

ترجمه: قطعاً این قرآن به [آیینی] که خود پایدارتر است راه می‌نماید و به آن مؤمنانی که کارهای شایسته می‌کنند مرزده می‌دهد که پاداشی بزرگ برایشان خواهد بود * و این که برای کسانی که به آخرت ایمان نمی‌آورند عذابی پر درد آماده کرده‌ایم.

کتابی که برای اهل ایمان موجب شفا و رحمت و برای ظالمین موجب ازدیاد خسران است:

«وَيُنزِلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا» (الاسراء، ۸۲)

ترجمه: و ما آنچه را برای مؤمنان مایه‌ی درمان و رحمت است از قرآن نازل می‌کنیم و [لی] ستمگران را جز زیان نمی‌افزاید.

کتابی که اهل تقوا به وسیله‌ی آن هدایت می‌شوند:

«ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» (البقره، ۲)

ترجمه: این است کتابی که در [حقانیت] آن هیچ تردیدی نیست [و] مایه‌ی هدایت تقوایبشگان است.

کتابی که مصدق کتب آسمانی پیشین است:

«نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ» (ال عمران، ۳)

ترجمه: این کتاب را در حالی که مؤید آنچه [از کتاب های آسمانی] پیش از خود می‌باشد به حق [و به تدریج] بر تو نازل کرد و تورات و انجیل را.

کتابی که سراسر حکمت است:

«الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ» (یونس، ۱)

ترجمه: الف لام راء، این است آیات کتاب حکمت آموز.

کتابی که به شرح انسان پرداخته است:

«لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (الأنبياء، ۱۰)

ترجمه: در حقیقت ما کتابی به سوی شما نازل کردیم که یاد شما در آن است آیا نمی اندیشید؟

کتابی که راه حل اختلافات در آن است و هادی و رحمت است:

«وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» (النحل، ۶۴)

ترجمه: و ما [این] کتاب را بر تو نازل نکردیم مگر برای این که آنچه را در آن اختلاف کرده اند برای آنان توضیح دهی و [آن] برای مردمی که ایمان می آورند رهنمود و رحمتی است.

هر چه برای هدایت بشر لازم است، در آن بیان شده است:

«وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِّنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَىٰ هَؤُلَاءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ» (التحل، ۸۹)

ترجمه: و [به یاد آور] روزی را که در هر امتی گواهی از خودشان برایشان برانگیزیم و تو را [هم] بر این [امت] گواه آوریم و این کتاب را که روشنگر هر چیزی است و برای مسلمانان رهنمود و رحمت و بشارتگری است بر تو نازل کردیم.

و ...

سوال ۲۸: در روایات داریم که امام سجاد علیه السلام علاوه بر نمازهای واجب هر شبانه روز هزار رکعت نماز می خواندند. اگر این اقوال صحیح هستند، چطور وقت می کردند؟ مگر کار نمی کردند، ارشاد مردم به دستشان نبود؟ خواهشی دارم که توجیه نکنید. با دلیل جواب بدهید. اگر در سایت درج کنید، ممنون می شوم، چون ایمیل ندارم. (۱۵ خرداد ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

توجیه لازم نیست، شما هم می توانید. ده رکعت را امتحان کنید و ببینید چقدر طول می کشد؟

در روایات در خصوص هزار رکعت نماز حضرت امیرالمؤمنین و نیز امام سجاد (و چه بسا سایر ائمه) علیهم السلام آمده است و روایات نیز کاملاً صحیح و معتبر هستند، اما در روایتی نیامده است که ایشان هر روز به این عبادت مبادرت می نمودند و حتی یک روز هم آن را ترک نکرده اند.

انسان وقتی خودش کاری را انجام نمی دهد و یا برایش شاق است، گمان می کند که لابد انجامش بسیار مشکل یا اساساً محال است. اما وقتی خودش مبادرت نمود، کم کم عادت کرد و روان شد، می فهمد که آن قدرها هم کار مشکلی نبود. چنانچه برای برخی همین ۱۷ رکعت نماز یومیه نیز بسیار شاق به نظر می رسد، اما برای عدهی بسیاری این نمازها به همراه نوافل و نیز نافلهی ۱۱ رکعتی شب، بسیار آسان و دلچسب به نظر می رسد.

مرحوم علامه امینی^(ه) می گفت: «هرکس در امکان خواندن هزار رکعت در یک شب شک دارد، من حاضرم هزار رکعت نماز را در یک شب و در جلوی چشم او بخوانم.»

الف - نماز مستحبی با نماز واجب تفاوت هایی دارد. ما امروز شاهدیم که برخی حتی نماز واجب ظهر، عصر یا عشا را طرف ۵ دقیقه می خوانند.

حال فرض بگیرید که یک شخص عادی می خواهد نماز مستحبی بخواند، چه تفاوت هایی دارد؟

- *- در نماز مستحبی می توان به قرائت حمد اکتفا نمود و قرائت سوره را حذف نمود؛
- *- تمامی مستحبات چون قنوت را نیز می توان حذف نمود و در رکوع و سجود به کمترین ذکر بسنده نمود.
- *- نماز مستحبی را حتی می توان در حرکت به جا آورد و رعایت قبله نیز همیشه شرط نیست.
- *- در شرایطی چون در حال سیر، می توان رکوع و سجده را حتی به حالت اشاره به جا آورد.
- *- پس از تشهد نیز فقط «السلام علیکم و رحمة الله و برکاته» واجب است و دو سلام دیگر از مستحبات است.

ب - حال هر کس باور ندارد، خودش اقدام کند به دو رکعت نماز مستحبی [البته قربة الی الله] و به ترتیبی که بیان شد. یعنی حتی رو به قبله بایستد، حرکت نکند، عجله هم نکند، رکوع و سجود را نیز انجام دهد، اما قرائت سوره، قنوت، ذکرهای مستحبی دیگر و نیز دو سلام را حذف کند؛ بدیهی است که هر رکعت نماز او بیش از ۲۰ ثانیه یا در نهایت ۳۰ ثانیه طول نمی کشد.

بدین ترتیب هزار رکعت نماز مستحبی (پانصد نماز دو رکعتی)، ۸ یا در نهایت ۹ ساعت بیشتر زمان نمی گیرد. کافیت یک شب ۲۰ دقیقه مانده به نماز صبح بیدار شوند و به اقامه ی نماز شب اقدام کنند تا متوجه شود که ۱۱ رکعت نماز شب را می توان طرف ۱۵ دقیقه با آرامش اقامه نمود.

ج - چنانچه بیان شد، در روایات نیامده که اهل عصمت^(علیهم السلام) به صورت مستمر روزانه هزار رکعت نماز می خواندند، هر چند که اگر چنین باشد نیز عجیب و بعید نیست. لذا اگر با غنیمت شمردن فرصت در روزهای بلند تابستانی یا شب های بلند زمستانی گاه یا اغلب هزار رکعت نماز اقامه کرده باشند، غیر قابل باور نمی باشد.

سوال ۲۹: در سوره انعام آیه ۱۰۱ می‌فرماید: خدا همسر ندارد که فرزند داشته باشد - در سوره آل عمران آیات ۲۰ و ۴۷ می‌فرماید: خدا حضرت مریم (ع) را بدون همسر صاحب فرزند نمود. آیا نمی‌توان گفت: اگر بدون همسر صاحب فرزند شدن برای حضرت مریم (ع) ممکن است، برای خدا به نحو اولی ممکن است؟ (مهندس برق) (۲۲ خرداد ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

آیاتی که سؤال کننده‌ی محترم به آن‌ها اشاره نموده‌اند، به شرح ذیل می‌باشد:

«بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَتَىٰ يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةً وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ يَكْلِبُ شَيْءٍ عَالِمٌ»

(الأنعام، ۱۰۱)

ترجمه: پدیدآورنده‌ی (بی‌سابقه و بی‌الگوی) آسمان‌ها و زمین است، چگونه و از کجا او را فرزندی باشد در حالی که او را همسری نبوده! و همه چیز را او آفریده و او به همه چیز داناست.

«قَالَتْ رَبِّ أَتَىٰ يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ قَالَ كَذَلِكِ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُن فَيَكُونُ» (ال عمران، ۴۷)

ترجمه: مریم گفت: پروردگارا، چگونه برای من فرزندی خواهد بود در حالی که هیچ بشری با من تماس نگرفته؟! گفت: همین طور است خداوند آنچه بخواهد می‌آفریند، چون چیزی را اراده‌ی حتمی کند جز این نیست که به آن می‌گوید: باش، پس بی‌درنگ می‌باشد.

اگر به آیات قرآن کریم استناد می‌کنیم، دقت نماییم که:

الف - در آیه‌ی اول تصریح نمود که آنچه در زمین و آسمان‌هاست، همه خلق بدیع (بدون سابقه و الگوی) اوست. یعنی هیچ کس حق ندارد که هیچ خلقی را فرزند او بخواند و یا اساساً چیزی یا کسی را فرزند خدا یا هر چیزی به غیر از مخلوق خدا تصور نماید.

در آیه‌ی دوم نیز تصریح نمود که فرزند مریم (علیها السلام) نیز خلق است، منتهی خدا برای خلقش محتاج اسبابی که برای ما گذاشته نمی‌باشد، به نوع دیگر نیز می‌تواند خلق کند و از جمله خلق به واسطه‌ی «امر».

ب - تولد فرزند، نتیجه‌ی چرخه‌ی زاد و ولد یا تولید مثل می‌باشد که به واسطه‌ی زوجیت و نزدیکی و انتقال نطفه به رحم و امزاج صورت می‌پذیرد، مگر آن که به عالم «امر» مربوط شود و معجزه‌ای رخ دهد. پس فرمود: حضرت آدم (ع) پدر و مادر نداشت، او را از خاک آفریدم؛ و فرمود: خلقت حضرت عیسی (ع) نیز مثل خلقت آدم است، یعنی پدر نداشت. خواستم به شما قدرت خود در خلقت را نشان دهم. اما قانون تولد، همان نزدیکی است، لذا فرمود: خدا همسری ندارد که فرزند داشته باشد.

ج - بارداری حضرت مریم (علیها السلام) نیز بدون عاملیت «غیر» نبوده است، یعنی به خودی خود باردار نشد. او شوهر نداشت، اما بالذاته باردار نشد. بلکه نطفه‌ای که باید از طریق نزدیکی با یک مرد در رحم او قرار می‌گرفت، به امر خدا، به وسائط دیگری در رحم او قرار گرفت.

د - حال برای [العیاذ بالله]، فرزنددار شدن خدا، چه تصویری می‌توان نمود؟ همسر داشته و یا در مورد خودش معجزه نشان داده تا باردار شود و فرزندی از او متولد گردد؟ فرض دوم که معنا ندارد، فرمود: هر چه را بخواهم خلق می‌کنم، هر چه را بخواهم به او می‌گویم باش و او بود می‌شود «يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُن فَيَكُونُ» و همه چیز را خلق می‌کنم، نه این که بزیایم. فرض اول نیز منوط به همسر داشتن است که مستلزم مثل و مانند داشتن می‌باشد تا با او نزدیکی صورت پذیرد. لذا فرمود او «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» است و برای او مثل و مانندی نیست، همه چیز خلق اوست، پس او همسری ندارد.

نکته:

تمامی اندیشه‌هایی که برای خدا فرزند قایل شدند، او را «پدر» خوانده‌اند.

مادر، وقتی مادر است که فرزندی از رحم او به دنیا آید و خدا جسم نیست که جنسیت و نیز رحم داشته باشد، و پدر نیز وقتی پدر است، که همسری برای او فرزندی به دنیا آورد. لذا فرمود: خدا که همسر ندارد تا فرزند داشته باشد.

جدید:

نکته‌ها/به قلم شما: هم سامری زیاد شده است، هم گوساله و هم گوساله پرست.

www.x-shobhe.com

سوال ۲۰: سوره انبیا آیه «اَقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ». قیامت نزدیک شد ... چه اتفاقی افتاده است که بیانگر نزدیک تر شدن قیامت و باعث ترس و توجه بیشتر مردم به قیامت باشد؟ از روزی که این آیه نازل شده، صدها سال و دهها نسل گذشته است، اما قیامت به وقوع نپیوسته است!

(دکترای مهندسی برق) (۲۳ خرداد ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

نفرموده است که قیامت نزدیک شد [اگرچه این مفهوم را نیز می‌رساند]، و به فرض که مفهوم همین باشد، زمان نداده است و یا مدتی برای تعیین نزدیکی یا دوری بیان نداشته است که بگوییم: چند قرن گذشت، پس چرا نرسید؟

«اَقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ»، یعنی: حساب به مردم نزدیک شد، نه این که مردم به آن نزدیک شدند. چرا که مردم طالب و خواهان نیستند و همچنان از آن غافل هستند (فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ)، اما «حساب» طالب مردم است و به آنان نزدیک می‌شود. مثل مرگ که در سوره‌ی جمعه می‌فرماید: «این مرگی که شما از آن فرار می‌کنید، او شما را ملاقات خواهد کرد».

دقت شود که اگر فرموده بود: «یوم الحساب» نزدیک شد و یا فرموده بود: «یقترب الساعة - قیامت نزدیک شد یا می‌شود»، منظور همان قیامت بود و خبر از نزدیک شدن آن می‌داد، اما در این آیه، مقصود متذکر نمودن مردم، به یادآوری اصل موضوع «حساب» است، لذا حق تعالی آنان را متذکر شد تا در زمان حیات، از حساب غافل نشوند. انسان با مردنش وارد عرصه‌ی حساب می‌شود، هر چند که قیامت هنوز برپا نشده است.

الف - مردم (جنس انسان)، گاهی نمی‌دانند؛ و انبیا و اولیا و دانشمندان به آنان تعلیم می‌دهند تا بدانند، اما گاهی می‌دانند، ولی به خاطر اشتغال و علاقه‌ی فراوان به امور دیگری، از آنچه می‌دانند غفلت می‌کنند و این اشتغال به یک امر و غفلت از امر دیگر، به حدی می‌شود که حتی اگر ذکر و یاد آن نیز به میان آید، از آن اعراض می‌کنند. لذا در آیه هم به این غفلت از «حساب» اشاره نموده و هم به اعراض از آن؛ و در آیه‌ی بعد نیز تکمیل می‌نماید که هیچ حرف تازه‌ای که برای آنان علم باشد و یا هیچ تذکری که برای آنان یادآوری باشد، از جانب خدا برای آنان نیامد، مگر آن که آن را شنیدند، اما چون مشغول بازی بودند، غفلت و اعراض کردند. لذا می‌فرماید: هر عملی می‌کنند، حساب و نتیجه‌ی حساب، یعنی بازده عملشان به آنان نزدیک می‌شود، اما باز غافلند و اعراض می‌کنند.

ب - اتفاقات بسیاری رخ داد که نشان دهنده‌ی نزدیک شدن قیامت نیز بود؛ از جمله ختم نبوت. ختم نبوت یعنی اکمال و اتمام دین، یعنی شریعت نهایی برای همه‌ی مردم، یعنی کامل شدن ملزومات هدایت تا آخرالزمان، یعنی نزدیک شدن تحقق تمامی وعده‌های الهی و ...؛ پس قیامت نیز نزدیک می‌شود. لذا پیامبر اکرم (صلوات الله علیه و آله)، دو انگشت خود را به هم چسبانده و فرمودند: «بُعِثْتُ أَنَا وَالسَّاعَةَ كَهَاتَيْنِ» یعنی: من و قیامت مانند این دو انگشت با هم مبعوث شدیم - ولی آیه‌ی مذکور به زمان قیامت یا نزدیکی و دوری آن اشاره ندارد، بلکه به شرح حال مردم و تذکر به آنان تصریح می‌نماید که حساب و نتیجه‌ی اعمال به آنان نزدیک می‌شود، اما در بازی و غفلت و اعراض به سر می‌برند.